

اعمال رسولان

صعود مسیح به آسمان

۱ صحیفه اول را انشا نمودم، ای تیوفلس، دربارهٔ همهٔ اموری که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آنها شروع کرد. ۲ تا آن روزی که رسولان برگزیده خود را به روح القدس حکم کرده، بالا برده شد. ۳ که بدیشان نیز بعد از زحمت کشیدن خود، خویشتن را زنده ظاهر کرد به دلیل های بسیار که در مدت چهل روز بر ایشان ظاهر می شد و دربارهٔ امور ملکوت خدا سخن می گفت. ۴ و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که «از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده اید. ۵ زیرا که یحیی به آب تعمید می داد، اما شما بعد از اندک ایامی، به روح القدس تعمید خواهید یافت.»

۶ پس آنانی که جمع بودند، از او سؤال نموده، گفتند: «خداوند آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟» ۷ بدیشان گفت: «از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید. ۸ اما چون روح القدس بر شما می آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان.»

۹ و چون این را گفت، وقتی که ایشان می نگریستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود. ۱۰ و چون به سوی آسمان چشم

دوخته می بودند، هنگامی که او می رفت، ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده، ۱۱ گفتند: «ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان می نگرید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.»

۱۲ آنگاه به اورشلیم مراجعت کردند، از کوه مُسمّی به زیتون که نزدیک به اورشلیم به مسافت سفر یک روز سبّت است. ۱۳ و چون داخل شدند، به بالاخانه ای برآمدند که در آنجا پطرس و یوحنا و یعقوب و اندریاس و فیلیپس و توما و برتولما و متی و یعقوب پسر حلفی و شمعون غیور و یهودای برادر یعقوب مقیم بودند. ۱۴ و جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یک دل در عبادت و دعا مواظب می بودند.

انتخاب متیاس

۱۵ و در آن ایام، پطرس در میان برادران که عدد اسامی ایشان جملهٔ قریب به صد و بیست بود برخاسته، گفت: ۱۶ «ای برادران، می بایست آن نوشته تمام شود که روح القدس از زبان داود پیش گفت دربارهٔ یهودا که راهنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند. ۱۷ که او با ما محسوب شده، نصیبی در این خدمت یافت. ۱۸ پس او از اجرت ظلم خود، زمینی خریده، به روی درافتاده، از میان پاره شد و تمامی اندروشن ریخته گشت.

۱۹ و بر تمام سکنه اورشلیم معلوم گردید چنانکه

آن زمین در لغت ایشان به حقل دما، یعنی زمین خون نامیده شد. ۲۰ زیرا در کتاب مزمو مکتوب است که خانه او خراب بشود و هیچ کس در آن مسکن نگیرد و نظارتش را دیگری ضبط نماید. ۲۱ اکنون می‌باید از آن مردمانی که همراهان ما بودند، در تمام آن مدتی که عیسی خداوند با ما آمد و رفت می‌کرد، ۲۲ از زمان تعمید یحیی، تا روزی که از نزد ما بالا برده شد، یکی از ایشان با ما شاهد برخاستن او بشود.»

۲۳ آنگاه دو نفر، یعنی یوسف مُسمّی به بَرَسبَا که به یُوسُتُس ملقب بود و مَتیاس را برپا داشتند، ۲۴ و دعا کرده، گفتند: «تو ای خداوند که عارف قلوب همه هستی، بنما کدام یک از این دو را برگزیده‌ای ۲۵ تا قسمت این خدمت و رسالت را بیابد که یهودا از آن باز افتاده، به مکان خود پیوست.» ۲۶ پس قرعه به نام ایشان افکندند و قرعه به نام مَتیاس برآمد و او با یازده رسول محسوب گشت.

روز پنطیکاست

۲ و چون روز پنطیکاست رسید، به یک دل در یک‌جا بودند. ۲ که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت. ۳ و زبان‌های تقسیم شده، مثل زبان‌های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت. ۴ و همه از روح القدس پر گشته، به زبان‌های مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع

کردند.

۵ و مردم یهود دین دار از هر طایفه زیر فلک در اورشلیم منزل می‌داشتند. ۶ پس چون این صدا بلند شد گروهی فراهم شده، در حیرت افتادند زیرا هر کس لغت خود را از ایشان شنید. ۷ و همه مبهوت و متعجب شده به یکدیگر می‌گفتند: «مگر همه اینها که حرف می‌زنند جلیلی نیستند؟ ۸ پس چون است که هر یکی از ما لغت خود را که در آن تولد یافته‌ایم می‌شنویم؟ ۹ پارتیان و مادیان و عیلامیان و ساکنان جزیره و یهودیه و کاپادوکیه و پَنطُس و آسیا ۱۰ و فَرِیجِیَه و پَمفَلِیَه و مصر و نواحی لیبیا که متصل به قیروان است و غربا از روم، یعنی یهودیان و جدیدان ۱۱ و اهل کَرِیت و عَرَب، اینها را می‌شنویم که به زبانهای ما ذکر کبریایی خدا می‌کنند.» ۱۲ پس همه در حیرت و شگ افتاده، به یکدیگر گفتند: «این به کجا خواهد انجامید؟» ۱۳ اَمَّا بعضی تمسخرکنان گفتند که «از خمر تازه مست شده‌اند!»

۱۴ پس پطرس با آن یازده برخاسته، آواز خود را بلند کرده، بدیشان گفت: «ای مردان یهود و جمیع سکنه اورشلیم، این را بدانید و سخنان مرا فراگیرید. ۱۵ زیرا که اینها مست نیستند چنانکه شما گمان می‌برید، زیرا که ساعت سوم از روز است ۱۶ بلکه این همان است که یوثیل نبی گفت ۱۷ که "خدا می‌گوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت کنند و جوانان شما رؤیایها و پیران شما خوابها خواهند دید: ۱۸ و بر غلامان و کنیزان خود در آن ایام از روح خود خواهم ریخت و ایشان نبوت خواهند نمود. ۱۹ و

او بشنیدند،^{۳۱} دربارهٔ قیامت مسیح پیش دیده، گفت که، نَفْس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسد او فساد را نبیند.^{۳۲} پس همان عیسی را خدا برخیزانید و همهٔ ما شاهد بر آن هستیم.^{۳۳} پس چون به دست راست خدا بالا برده شد، روح القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می‌بینید و می‌شنوید ریخته است.^{۳۴} زیرا که داود به آسمان صعود نکرد ولی خود می‌گوید، خداوند به خداوند من گفت بر دست راست من بنشین.^{۳۵} تا دشمنان را پای‌انداز تو سازم.^{۳۶} پس جمیع خاندان اسرائیل یقیناً بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح ساخته است.»

^{۳۷} چون شنیدند دل‌ریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: «ای برادران چه کنیم؟»^{۳۸} پطرس بدیشان گفت: «توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح برای آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت.^{۳۹} زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همهٔ آنانی که دورند، یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند.»^{۴۰} و به سخنان بسیار دیگر، بدیشان شهادت داد و موعظه نمود، گفت که «خود را از این فرقهٔ کج‌رو رستگار سازید.»

^{۴۱} پس ایشان کلام او را پذیرفته، تعمید گرفتند و در همان روز تخمیناً سه هزار نفر بدیشان پیوستند^{۴۲} و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می‌نمودند.^{۴۳} و همهٔ خلق ترسیدند و معجزات و علامات بسیار از دست رسولان صادر می‌گشت.

از بالا در افلاک، عجایب و از پایین در زمین، آیات را از خون و آتش و بخار دود به ظهور آورم.^{۲۰} خورشید به ظلمت و ماه به خون مبدل گردد قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند.^{۲۱} و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد.»

^{۲۲} «ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوت و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می‌دانید،^{۲۳} این شخص چون بر حسب ارادهٔ مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست گناهکاران بر صلیب کشیده، کشتید،^{۲۴} که خدا دردهای مرگ را گسسته، او را برخیزانید زیرا محال بود که مرگ او را در بند نگاه دارد،^{۲۵} زیرا که داود دربارهٔ وی می‌گوید: "خداوند را همواره پیش روی خود دیده‌ام که به دست راست من است تا جنبش نخورم؛^{۲۶} از این سبب دلم شاد گردید و زبانم به وجد آمد بلکه جسد من نیز در امید ساکن خواهد بود؛^{۲۷} زیرا که نَفْس مرا در عالم اموات نخواهی گذاشت و اجازت نخواهی داد که قدوس تو فساد را ببیند.^{۲۸} طریق‌های حیات را به من آموختی و مرا از روی خود به خرمی سیر گردانیدی."»

^{۲۹} «ای برادران، می‌توانم دربارهٔ داود پَطْرِيَاخ با شما بی‌محابا سخن گویم که او وفات نموده، دفن شد و مقبرهٔ او تا امروز در میان ماست.^{۳۰} پس چون نبی بود و دانست که خدا برای او قسم خورد که از نسل صُلب او به حسب جسد، مسیح را برانگیزاند تا بر تخت

همان است که به در جمیل هیکل برای صدقه می نشست، به سبب این امر که بر او واقع شد، متعجب و متحیر گردیدند. ۱۱ و چون آن لنگ شفا یافته به پطرس و یوحنا متمسک بود، تمامی قوم در رواقی که به سلیمانی مُسَمّی است، حیرت زده بشتاب گرد ایشان جمع شدند.

۱۲ آنگاه پطرس ملتفت شده، بدان جماعت خطاب کرد که «ای مردان اسرائیلی، چرا از این کار تعجب دارید و چرا بر ما چشم دوخته اید که گویا به قوت و تقوای خود این شخص را خرامان ساختیم؟ ۱۳ خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما، بنده خود عیسی را جلال داد که شما تسلیم نموده، او را در حضور پیلاطس انکار کردید، هنگامی که او حکم به رهانیدنش داد. ۱۴ اما شما آن قدّوس و عادل را منکر شده، خواستید که مردی خون ریز به شما بخشیده شود. ۱۵ و مبتکر حیات را کشتید که خدا او را از مردگان برخیزانید و ما شاهد بر او هستیم. ۱۶ و به سبب ایمان به اسم او، اسم او این شخص را که می بینید و می شناسید قوت بخشیده است. بلی آن ایمانی که به وسیله اوست، این کس را پیش روی همه شما این صحت کامل داده است.»

۱۷ «و اکنون ای برادران، می دانم که شما و همچنین حکام شما این را به سبب ناشناسایی کردید. ۱۸ و اما خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای خود، پیش گفته بوده که مسیح باید زحمت بیند، همیطور به انجام رسانید. ۱۹ پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد.

۴۴ و همه ایمانداران با هم می زیستند و در همه چیز شریک می بودند ۴۵ و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می کردند. ۴۶ و هر روزه در هیکل به یکدل پیوسته می بودند و در خانه ها نمان را پاره می کردند و خوراک را به خوشی و ساده دلی می خوردند. ۴۷ و خدا را حمد می گفتند و نزد تمامی خلق عزیز می گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می افزود.

شفای لنگ مادرزاد

۳ و در ساعت نهم، وقت دعا، پطرس و یوحنا با هم به هیکل می رفتند. ۲ ناگاه مردی را که لنگ مادرزاد بود می بردند که او را هر روزه بر آن در هیکل که جمیل نام دارد می گذاشتند تا از روندگان به هیکل صدقه بخواهد. ۳ آن شخص چون پطرس و یوحنا را دید که می خواهند به هیکل داخل شوند، صدقه خواست. ۴ اما پطرس با یوحنا بر وی نیک نگریسته، گفت: «به ما بنگر.» ۵ پس بر ایشان نظر افکنده، منتظر بود که از ایشان چیزی بگیرد. ۶ آنگاه پطرس گفت: «مرا طلا و نقره نیست، اما آنچه دارم به تو می دهم. به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام!» ۷ و دست راستش را گرفته، او را برخیزانید که در ساعت پایها و ساقهای او قوت گرفت ۸ و برجسته، بایستاد و خرامید و با ایشان خرامان و جست و خیزکنان و خدا را حمدگویان داخل هیکل شد.

۹ و جمیع قوم او را خرامان و خدا را تسبیح خوانان دیدند. ۱۰ و چون او را شناختند که

قیافا و یوحنا و اسکندر و همه کسانی که از قبیله رئیس کهنه بودند.^۷ و ایشان را در میان بداشتند و از ایشان پرسیدند که «شما به کدام قوت و به چه نام این کار را کرده‌اید؟»^۸ آنگاه پطرس از روح القدس پر شده، بدیشان گفت: «ای رؤسای قوم و مشایخ اسرائیل،^۹ اگر امروز از ما بازپرس می‌شود دربارهٔ احسانی که بدین مرد ضعیف شده، یعنی به چه سبب او صحت یافته است،^{۱۰} جمیع شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است.^{۱۱} این است آن سنگی که شما معماران آن را رد کردید و اکنون سر زاویه شده است.^{۱۲} و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.»

^{۱۳} پس چون دلیری پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که مردم بی‌علم و آمی هستند، تعجب کردند و ایشان را شناختند که از همراهان عیسی بودند.^{۱۴} و چون آن شخص را که شفا یافته بود با ایشان ایستاده دیدند، نتوانستند به ضد ایشان چیزی گویند.^{۱۵} پس حکم کردند که ایشان از مجلس بیرون روند و با یکدیگر مشورت کرده، گفتند^{۱۶} که «با این دو شخص چه کنیم؟ زیرا که بر جمیع سکنه اورشلیم واضح شد که معجزه‌های آشکار از ایشان صادر گردید و نمی‌توانیم انکار کرد.^{۱۷} اما تا بیشتر در میان قوم شیوع نیابد، ایشان را سخت تهدید کنیم که دیگر با هیچ کس این اسم را به زبان نیاورند.»

^{۲۰} و عیسی مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد،^{۲۱} که می‌باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود، از آن اخبار نمود.^{۲۲} زیرا موسی به اجداد گفت که، خداوند خدای شما نبی مثل من، از میان برادران شما برای شما برخواهد انگیخت. کلام او را در هر چه به شما تکلم کند بشنوید؛^{۲۳} و هر نفسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع گردد.^{۲۴} و جمیع انبیا نیز از سموئیل و آنانی که بعد از او تکلم کردند، از این ایام اخبار نمودند.^{۲۵} شما هستید اولاد پیغمبران و آن عهدی که خدا با اجداد ما بست، وقتی که به ابراهیم گفت از نسل تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت،^{۲۶} برای شما اولاً خدا بندهٔ خود عیسی را برخیزانیده، فرستاد تا شما را برکت دهد به برگردانیدن هر یکی از شما از گناهانش.»

محاكمه پطرس و یوحنا

۴ و چون ایشان با قوم سخن می‌گفتند، کهنه و سردار سپاه هیکل و صدوقیان بر سر ایشان تاختند،^۲ چونکه مضطرب بودند از اینکه ایشان قوم را تعلیم می‌دادند و در عیسی به قیامت از مردگان اعلام می‌نمودند.^۳ پس دست بر ایشان انداخته، تا فردا محبوس نمودند زیرا که آن، وقت عصر بود.^۴ اما بسیاری از آنانی که کلام را شنیدند ایمان آوردند و عدد ایشان قریب به پنج هزار رسید.

^۵ بامدادان رؤسا و مشایخ و کاتبان ایشان در اورشلیم فراهم آمدند،^۶ با حنای رئیس کهنه و

۱۸ پس ایشان را خواسته، قدغن کردند که هرگز نام عیسی را بر زبان نیاورند و تعلیم ندهند. ۱۹ اما پطرس و یوحنا در جواب ایشان گفتند: «اگر نزد خدا صواب است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا ترجیح دهیم، حکم کنید. ۲۰ زیرا که ما را امکان آن نیست که آنچه دیده و شنیده‌ایم، نگوئیم.» ۲۱ و چون ایشان را زیاد تهدید نموده بودند، آزاد ساختند چونکه راهی نیافتند که ایشان را معذب سازند به سبب قوم زیرا همه به واسطه آن ماجرا خدا را تمجید می نمودند، ۲۲ زیرا آن شخص که معجزه شفا در او پدید گشت، بیشتر از چهل ساله بود.

کمک مؤمنین به یکدیگر

۳۳ و رسولان به قوت عظیم به قیامت عیسی خداوند شهادت می دادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود. ۳۴ زیرا هیچ کس از آن گروه محتاج نبود زیرا هر که صاحب زمین یا خانه بود، آنها را فروختند و مبلغ آن را آورده، ۳۵ به قدمهای رسولان می نهادند و به هر یک به قدر احتیاجش تقسیم می نمودند. ۳۶ و یوسف که رسولان او را برنابا، یعنی پسر تشویق لقب دادند، مردی از سبط لاوی و از طایفه قبرسی، ۳۷ زمینی را که داشت فروخته، قیمت آن را آورد و پیش قدمهای رسولان گذارد.

حنانیا و سفیره

۵ اما شخصی حنّانیا نام، با همسرش سفیره ملکی فروخته، ۲ قدری از قیمت آن را به اطلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده، نزد قدمهای رسولان نهاد. ۳ آنگاه پطرس گفت: «ای حنّانیا چرا شیطان دل تو را پر ساخته است تا روح القدس را فریب دهی

خوابانیدند تا وقتی که پطرس آید، اَقلاً سایهٔ او بر بعضی از ایشان بیفتد. ۱۶ و گروهی از شهرهای اطراف اورشلیم، بیماران و رنجدیدگان ارواح پلیده را آورده، جمع شدند و جمیع ایشان شفا یافتند.

جفا بر رسولان

۱۷ اما رئیس کَهَنَه و همهٔ رفقاییش که از طایفه صدوقیان بودند، برخاسته، به غیرت پر گشتند ۱۸ و بر رسولان دست انداخته، ایشان را در زندانِ عام انداختند. ۱۹ شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده، گفت: ۲۰ «بروید و در هیكل ایستاده، تمام سخنهای این حیات را به مردم بگویید.» ۲۱ چون این را شنیدند، وقت فجر به هیكل درآمده، تعلیم دادند. اما رئیس کَهَنَه و رفیقانش آمده، اهل شورا و تمام مشایخ بنی اسرائیل را طلب نموده، به زندان فرستادند تا ایشان را حاضر سازند. ۲۲ پس خادمان رفته، ایشان را در زندان نیافتند و برگشته، خبر داده، ۲۳ گفتند که «زندان را به احتیاط تمام بسته یافتیم و پاسبانان را بیرون درها ایستاده؛ اما چون باز کردیم، هیچ کس را در آن نیافتیم.» ۲۴ چون کاهن و سردار سپاه هیكل و رؤسای کَهَنَه این سخنان را شنیدند، دربارهٔ ایشان در حیرت افتادند که «این چه خواهد شد؟» ۲۵ آنگاه کسی آمده، ایشان را آگاهانید که اینک، آن کسانی که محبوس نمودید، در هیكل ایستاده، مردم را تعلیم می دهند. ۲۶ پس سردار سپاه با خادمان رفته، ایشان را آوردند، اما نه به زور زیرا که از قوم رسیدند که مبادا ایشان را سنگسار کنند.

و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟ ۴ آیا چون داشتی از آن تو نبود و چون فروخته شد در اختیار تو نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی بلکه به خدا.» ۵ حنانیا چون این سخنان را شنید افتاده، جان بداد و ترسی شدید بر همهٔ شنوندگان این چیزها مستولی گشت. ۶ آنگاه جوانان برخاسته، او را کفن کردند و بیرون برده، دفن نمودند.

۷ و تخمیناً سه ساعت گذشت که همسرش از ماجرا مطلع نشده درآمد. ۸ پطرس بدو گفت: «مرا بگو که آیا زمین را به همین قیمت فروختی؟» گفت: «بلی، به همین.» ۹ پطرس به وی گفت: «برای چه متفق شدید تا روح خداوند را امتحان کنید؟ اینک، پایهای آنانی که شوهر تو را دفن کردند، بر آستانه است و تو را هم بیرون خواهند برد.» ۱۰ در ساعت پیش قدمهای او افتاده، جان بداد و جوانان داخل شده، او را مرده یافتند. پس بیرون برده، به پهلوی شوهرش دفن کردند. ۱۱ و ترسی شدید تمامی کلیسا و همهٔ آنانی را که این را شنیدند، فرو گرفت.

معجزات رسولان

۱۲ و آیات و معجزات عظیمه از دستهای رسولان در میان قوم به ظهور می رسید و همه به یکدل در رواق سلیمان می بودند. ۱۳ اما احدی از دیگران جرأت نمی کرد که بدیشان ملحق شود، اما خلق، ایشان را محترم می داشتند. ۱۴ و بیشتر ایمانداران به خداوند متحد می شدند، انبوهی از مردان و زنان، ۱۵ به قسمی که مریضان را در کوچه‌ها بیرون آوردند و بر بسترها و تختها

خواهد شد. ۳۹ ولی اگر از خدا باشد، نمی‌توانید آن را برطرف نمود مبدا معلوم شود که با خدا منازعه می‌کنید. ۴۰ پس به سخن او رضا دادند و رسولان را حاضر ساخته، تازیانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند پس ایشان را مرخص کردند. ۴۱ و ایشان از حضور اهل شورا شاد خاطر رفتند از آنرو که شایسته آن شمرده شدند که برای اسم او رسوایی کشند. ۴۲ و هر روزه در هیکل و خانه‌ها از تعلیم و مژده دادن که عیسی مسیح است دست نکشیدند.

انتخاب هفت نیک نام

۶ و در آن ایام چون شاگردان زیاد شدند، یهودیان یونانی زبان از عبرانیان شکایت بردند که بیوه‌زنان ایشان در خدمت روزانه بی‌بهره می‌ماندند. ۲ پس آن دوازده، جماعت شاگردان را طلبیده، گفتند: «شایسته نیست که ما کلام خدا را ترک کرده، سفره‌ها را خدمت کنیم. ۳ بنابراین ای برادران، هفت نفر نیک‌نام و پر از روح القدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید تا ایشان را بر این مهم بگماریم. ۴ اما ما خود را به عبادت و خدمت کلام خواهیم سپرد.» ۵ پس تمام جماعت بدین سخن رضا دادند و استیفان مردی پر از ایمان و روح القدس و فیلیپس و پروخوس و نیکانور و تیمون و پزمیناس و نيقولاوس جدید، از اهل آنطاکیه را انتخاب کرده، ۶ ایشان را در حضور رسولان برپا گذاشتند و دعا کرده، دست بر ایشان گذاشتند. ۷ و کلام خدا ترقی نمود و عدد شاگردان در اورشلیم به غایت می‌افزود و گروهی عظیم از

۲۷ و چون ایشان را به مجلس حاضر کرده، برپا گذاشتند، رئیس کهنه از ایشان پرسیده، گفت: ۲۸ «مگر شما را قدغن بلیغ نفرمودیم که بدین اسم تعلیم مدهید؟ همانا اورشلیم را به تعلیم خود پر ساخته‌اید و می‌خواهید خون این مرد را به گردن ما فرود آید.» ۲۹ پطرس و رسولان در جواب گفتند: «خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت نمود. ۳۰ خدای پدران ما، آن عیسی را برخیزانید که شما به صلیب کشیده، کشتید. ۳۱ و را خدا بر دست راست خود بالا برده، سرور و نجات‌دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بدهد. ۳۲ و ما هستیم شاهدان او بر این امور، چنانکه روح القدس نیز است که خدا او را به همه مطیعان او عطا فرموده است.»

۳۳ چون شنیدند دلریش گشته، مشورت کردند که ایشان را به قتل رسانند. ۳۴ اما شخصی فریسی، عمالائیل نام که مُفتی و نزد تمامی خلق محترم بود، در مجلس برخاسته، فرمود تا رسولان را ساعتی بیرون برند. ۳۵ پس ایشان را گفت: «ای مردان اسرائیلی، برحذر باشید از آنچه می‌خواهید با این اشخاص بکنید. ۳۶ زیرا قبل از این ایام، تئودا نامی برخاسته، خود را شخصی می‌پنداشت و گروهی قریب به چهارصد نفر بدو پیوستند. او کشته شد و متابعتش نیز پراکنده و نیست گردیدند. ۳۷ و بعد از او یهودای جلیلی در ایام اسم‌نویسی خروج کرد و جمعی را در عقب خود کشید. او نیز هلاک شد و همه تابعان او پراکنده شدند. ۳۸ الآن به شما می‌گویم از این مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید زیرا اگر این رأی و عمل از انسان باشد، خود تباه

کهنه مطیع ایمان شدند.

دستگیری استیفان

۸ اما استیفان پر از فیض و قوت شده، آیات و معجزات عظیمه در میان مردم از او ظاهر می شد. ۹ و تنی چند از کنیسه‌ای که مشهور است به کنیسه لیبرتینان و قیروانین و اسکندریان و از اهل قلبیقا و آسیا برخاسته، با استیفان مباحثه می کردند، ۱۰ و با آن حکمت و روحی که او سخن می گفت، یارای مکالمه نداشتند. ۱۱ پس چند نفر را بر این داشتند که بگویند: «این شخص را شنیدیم که به موسی و خدا سخن کفرآمیز می گفت.» ۱۲ پس قوم و مشایخ و کاتبان را شورانیده، بر سر وی تاختند و او را گرفتار کرده، به مجلس حاضر ساختند. ۱۳ و شهود دروغین برپا داشته، گفتند که «این شخص از گفتن سخن کفرآمیز بر این مکان مقدس و تورات دست بر نمی دارد. ۱۴ زیرا او را شنیدیم که می گفت این عیسی ناصری این مکان را تباه سازد و رسومی را که موسی به ما سپرد، تغییر خواهد داد.» ۱۵ و همه کسانی که در مجلس حاضر بودند، بر او چشم دوخته، صورت وی را مثل صورت فرشته دیدند.

دفاعیه استیفان

آنگاه رئیس کهنه گفت: «آیا این امور چنین است؟»

۲ او گفت: «ای برادران و پدران، گوش دهید. خدای ذوالجلال بر پدر ما ابراهیم ظاهر شد وقتی که در جزیره بود قبل از توقفش در حرّان.

۳ و بدو گفت: از وطن خود و خویشانت بیرون شده، به زمینی که تو را نشان دهم برو.» ۴ پس از دیار کلدانیان روانه شده، در حرّان درنگ نمود؛ و بعد از وفات پدرش، او را کوچ داد به سوی این زمین که شما الآن در آن ساکن می باشید. ۵ و او را در این زمین میراثی، حتی به قدر جای پای خود نداد، اما وعده داد که آن را به وی و بعد از او به نسلش به ملکیت دهد، هنگامی که هنوز اولادی نداشت. ۶ و خدا گفت که، «نسل تو در ملک بیگانه، غریب خواهند بود و مدت چهارصد سال ایشان را به بندگی کشیده، معذب خواهند داشت.» ۷ و خدا گفت: «من بر آن طایفه‌ای که ایشان را مملوک سازند داوری خواهم نمود و بعد از آن بیرون آمده، در این مکان مرا عبادت خواهند نمود.» ۸ و عهد ختنه را به وی داد که بنابراین چون اسحاق را آورد، در روز هشتم او را مختون ساخت و اسحاق یعقوب را و یعقوب دوازده پطریارخ را.»

۹ «و پطریارخان به یوسف حسد برده، او را به مصر فروختند. اما خدا با وی می بود ۱۰ و او را از تمامی زحمت او رستگار نموده، در حضور فرعون، پادشاه مصر توفیق و حکمت عطا فرمود تا او را بر مصر و تمام خاندان خود فرمان فرما قرار داد. ۱۱ پس قحطی و تنگی شدید بر همه ولایت مصر و کنعان رخ نمود، به حدی که اجداد ما خوراکی نیافتند. ۱۲ اما چون یعقوب شنید که در مصر غله یافت می شود، بار اول اجداد ما را فرستاد. ۱۳ و در مرتبه دوم یوسف خود را به برادران خود شناسانید و قبیله یوسف به نظر فرعون رسیدند. ۱۴ پس یوسف

فرستاده، پدر خود یعقوب و سایر عیالش را که هفتاد و پنج نفر بودند، طلبید. ۱۵ پس یعقوب به مصر فرود آمده، او و اجداد ما وفات یافتند. ۱۶ و ایشان را به شکیم برده، در مقبره‌ای که ابراهیم از بنی حمور، پدر شکیم به مبلغی خریده بود، دفن کردند.»

۱۷ «و چون هنگام وعده‌ای که خدا با ابراهیم قسم خورده بود نزدیک شد، قوم در مصر نمو کرده، کثیر می‌گشتند. ۱۸ تا وقتی که پادشاه دیگر که یوسف را نمی‌شناخت برخاست. ۱۹ او با قوم ما حيله نموده، اجداد ما را ذلیل ساخت تا اولاد خود را بیرون انداختند تا زیست نکنند. ۲۰ در آن وقت موسی تولد یافت و به غایت جمیل بوده، مدت سه ماه در خانه پدر خود پرورش یافت. ۲۱ و چون او را بیرون افکندند، دختر فرعون او را برداشته، برای خود به فرزندی تربیت نمود. ۲۲ و موسی در تمامی حکمت اهل مصر تربیت یافته، در قول و فعل قوی گشت. ۲۳ چون چهل سال از عمر وی سپری گشت، به خاطرش رسید که از برادران خود، خاندان اسرائیل تفقد نماید. ۲۴ و چون یکی را مظلوم دید او را حمایت نمود و انتقام آن عاجز را کشیده، آن مصری را بکشت. ۲۵ پس گمان برد که برادرانش خواهند فهمید که خدا به دست او ایشان را نجات خواهد داد. اما نفهمیدند. ۲۶ و در فردای آن روز خود را به دو نفر از ایشان که منازعه می‌نمودند، ظاهر کرد و خواست مابین ایشان مصالحه دهد. پس گفت: "ای مردان، شما برادر می‌باشید. به یکدیگر چرا ظلم می‌کنید؟" ۲۷ آنگاه آنکه بر همسایه خود تعدی می‌نمود، او را رد کرده، گفت: "که تو را

بر ما حاکم و داور ساخت؟ ۲۸ آیا می‌خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را دیروز کشتی؟" ۲۹ پس موسی از این سخن فرار کرده، در زمین مدیان غربت اختیار کرد و در آنجا دو پسر آورد. ۳۰ «و چون چهل سال گذشت، در بیابان کوه سینا، فرشته خداوند در شعله آتش از بوته به وی ظاهر شد. ۳۱ موسی چون این را دید از آن رؤیا در عجب شد و چون نزدیک می‌آمد تا نظر کند، خطاب از خداوند به وی رسید ۳۲ که "منم خدای پدرانت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب." آنگاه موسی به لرزه درآمده، جسارت نکرد که نظر کند. ۳۳ خداوند به وی گفت: "نعلین از پایهایت بیرون کن زیرا جایی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدّس است. ۳۴ همانا مشقّت قوم خود را که در مصرند دیدم و ناله ایشان را شنیدم و برای رهانیدن ایشان نزول فرمودم. اکنون بیا تا تو را به مصر فرستم." ۳۵ همان موسی را که رد کرده، گفتند: "که تو را حاکم و داور ساخت؟" خدا حاکم و نجات‌دهنده مقرر فرموده، به دست فرشته‌ای که در بوته بر وی ظاهر شد، فرستاد. ۳۶ او با معجزات و آیاتی که مدت چهل سال در زمین مصر و دریای سرخ و صحرا به ظهور می‌آورد، ایشان را بیرون آورد. ۳۷ این همان موسی است که به بنی اسرائیل گفت: "خدا نبی‌ای را مثل من از میان برادران شما برای شما مبعوث خواهد کرد. سخن او را بشنوید." ۳۸ همین است آنکه در جماعت در صحرا با آن فرشته‌ای که در کوه سینا بدو سخن می‌گفت و با پدران ما بود و کلمات زنده را یافت تا به ما رساند، ۳۹ که پدران ما نخواستند او را مطیع

۵۱ «ای گردنکشان که به دل و گوش نامختونید، شما پیوسته با روح القدس مقاومت می کنید، چنانکه پدران شما همچین شما. ۵۲ کیست از انبیا که پدران شما بدو جفا نکردند؟ و آنانی را کشتند که از آمدن آن عادل که شما بالفعل تسلیم کنندگان و قاتلان او شدید، پیش اخبار نمودند. ۵۳ شما که به توسط فرشتگان شریعت را یافته، آن را حفظ نکردید!»

۵۴ چون این را شنیدند دلریش شده، بروی دندانهای خود را فشردند. ۵۵ اما او از روح القدس پر بوده، به سوی آسمان نگرست و جلال خدا را دید و عیسی را به دست راست خدا ایستاده و گفت: «اینک، آسمان را گشاده، و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می بینم.» ۵۷ آنگاه به آواز بلند فریاد برکشیدند و گوشهای خود را گرفته، به یکدل بر او حمله کردند، ۵۸ و از شهر بیرون کشیده، سنگسارش کردند. و شاهدان، جامه های خود را نزد پایهای جوانی که سولس نام داشت گذاردند. ۵۹ و چون استیفان را سنگسار می کردند، او دعا نموده، گفت: «ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر.» ۶۰ پس زانو زده، به آواز بلند ندا در داد که «خداوند این گناه را بر اینها مگیر.» این را گفت و خوابید.

وسلوس در قتل او راضی می بود.



جفا بر کلیسای اورشلیم

و در آن وقت جفای شدید بر کلیسای اورشلیم عارض گردید، به حدی که همه جز رسولان به نواحی یهودیه و سامره پراکنده شدند. ۲ و مردان صالح استیفان را دفن کرده، برای وی

شوند بلکه او را رد کرده، دلهای خود را به سوی مصر گردانیدند، ۴۰ و به هارون گفتند: «برای ما خدایان ساز که در پیش ما بخرامند زیرا این موسی که ما را از زمین مصر برآورد، نمی دانیم او را چه شده است.» ۴۱ پس در آن ایام گوساله های ساختند و بدان بت قربانی گذرانیده به اعمال دستهای خود شادی کردند. ۴۲ از این جهت خدا رو گردانیده، ایشان را وا گذاشت تا لشکرهای آسمان را پرستش نمایند، چنانکه در صحف انبیا نوشته شده است که «ای خاندان اسرائیل، آیا مدت چهل سال در بیابان برای من قربانی ها و هدایا گذرانیدید؟ ۴۳ و خیمه ملوک و کوکب خدای خود رُمفان را برداشتید، یعنی بتهایی را که ساختید تا آنها را عبادت کنید. پس شما را بدان طرف بابل منتقل سازم.» ۴۴ و خیمه شهادت با پدران ما در صحرا بود چنانکه امر فرموده، به موسی گفت: «آن را مطابق نمونه ای که دیده ای بساز.»

۴۵ «و آن را اجداد ما یافته، همراه یوشع درآوردند به ملک امت هایی که خدا آنها را از پیش روی پدران ما بیرون افکند تا ایام داود. ۴۶ که او در حضور خدا مستفیض گشت و درخواست نمود که خود مسکنی برای خدای یعقوب پیدا نماید. ۴۷ اما سلیمان برای او خانه ای بساخت. ۴۸ و اما حضرت اعلی در خانه های مصنوع دستها ساکن نمی شود چنانکه نبی گفته است ۴۹ که «خداوند می گوید آسمان کرسی من است و زمین پای انداز من. چه خانه ای برای من بنا می کنید و محل آرامیدن من کجاست؟» ۵۰ مگر دست من جمیع این چیزها را نیافرید.»

پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند. ۱۵ و ایشان آمده، برای ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند، ۱۶ زیرا که هنوز به هیچ کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس. ۱۷ پس دستها بر ایشان گذارده، روح القدس را یافتند. ۱۸ اما شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روح القدس عطا می شود، مبلغی پیش ایشان آورده ۱۹ گفت: «مرا نیز این قدرت دهید که به هر کس دست گذارم، روح القدس را بیابد.» ۲۰ پطرس بدو گفت: «زرت با تو هلاک باد، چونکه پنداشتی که عطای خدا به زر حاصل می شود. ۲۱ تو را در این امر، قسمت و بهره ای نیست زیرا که دلت در حضور خدا راست نمی باشد. ۲۲ پس از این شرارت خود توبه کن و از خدا درخواست کن تا شاید این فکر دلت آمرزیده شود، ۲۳ زیرا که تو را می بینم در زهره تلخ و قید شرارت گرفتاری.» ۲۴ شمعون در جواب گفت: «شما برای من به خداوند دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید بر من عارض نشود.» ۲۵ پس ارشاد نموده و به کلام خداوند تکلم کرده، به اورشلم برگشتند و در بسیاری از شهرهای اهل سامره بشارت دادند.

خواجه سرای حبشی

۲۶ اما فرشته خداوند به فیلیپس خطاب کرده، گفت: «برخیز و به جانب جنوب، به راهی که از اورشلم به سوی غزه می رود که صحراست، روانه شو.» ۲۷ پس برخاسته، روانه شد که ناگاه شخصی حبشی که خواجه سرا و مقتدر نزد کُنداکه، ملکه حبش، و بر تمام خزانه او مختار

ماتم عظیمی برپا داشتند. ۳ اما سوئس کلیسا را معذب می ساخت و خانه به خانه گشته، مردان و زنان را برکشیده، به زندان می افکند.

بشارت در سامره

۴ پس آنانی که متفرق شدند، به هر جایی که می رسیدند به کلام بشارت می دادند. ۵ اما فیلیپس به شهری از سامره درآمده، ایشان را به مسیح موعظه می نمود. ۶ و مردم به یکدل به سخنان فیلیپس گوش دادند، چون معجزاتی را که از او صادر می گشت، می شنیدند و می دیدند، ۷ زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نعره زده، بیرون می شدند و مفلوجان و لنگان بسیار شفا می یافتند. ۸ و شادی عظیم در آن شهر روی نمود.

۹ اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری می نمود و اهل سامره را متحیر می ساخت و خود را شخصی بزرگ می نمود، ۱۰ به حدی که خرد و بزرگ گوش داده، می گفتند: «این است قوت عظیم خدا.» ۱۱ و بدو گوش دادند از آنرو که مدت مدیدی بود از جادوگری او متحیر می شدند. ۱۲ اما چون به بشارت فیلیپس که به ملکوت خدا و نام عیسی مسیح می داد، ایمان آوردند، مردان و زنان تعمید یافتند. ۱۳ و شمعون نیز خود ایمان آورد و چون تعمید یافت همواره با فیلیپس می بود و از دیدن آیات و قوت عظیمه که از او ظاهر می شد، در حیرت افتاد.

۱۴ اما رسولان که در اورشلم بودند، چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته اند،

اشدود پیدا شد و در همه شهرها گشته بشارت می داد تا به قیصریه رسید.

ایمان آوردن سولس

۹ اما سولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردان خداوند می دمید و نزد رئیس کهنه آمد،^۲ و از او نامه ها خواست به سوی کنایسی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد و خواه زن بیابد، ایشان را بند برنهد، به اورشلیم بیاورد.

۳ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید^۴ و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: «ای شائل، شائل، برای چه بر من جفا می کنی؟»^۵ گفت: «خداوندا تو کیستی؟» خداوند گفت: «من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می کنی.»^۶ اما برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته می شود چه باید کرد.»

۷ اما آنانی که همسفر او بودند، خاموش ایستادند چونکه آن صدا را شنیدند، اما هیچ کس را ندیدند.^۸ پس سولس از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچ کس را ندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند،^۹ و سه روز نابینا بوده، چیزی نخورد و نیشامید.

۱۰ و در دمشق، شاگردی حنایا نام بود که خداوند در رؤیا بدو گفت: «ای حنایا!» عرض کرد: «خداوندا لَبیک!»^{۱۱} خداوند وی را گفت: «برخیز و به کوچه ای که آن را راست می نامند بشتاب و در خانه یهودا، سولس نام طرسوسی را طلب کن زیرا که اینک، دعا می کند،^{۱۲} و

به اورشلیم برای عبادت آمده بود،^{۲۸} و در مراجعت بر اراهه خود نشسته، صحیفه اشعیای نبی را مطالعه می کند.^{۲۹} آنگاه روح به فیلیپس گفت: «پیش برو و با آن اراهه همراه باش.»^{۳۰} فیلیپس پیش دویده، شنید که اشعیای نبی را مطالعه می کند. گفت: «آیا می فهمی آنچه را می خوانی؟»^{۳۱} گفت: «چگونه می توانم؟ مگر آنکه کسی مرا هدایت کند.» و از فیلیپس خواهش نمود که سوار شده، با او بنشیند.^{۳۲} و قسمتی از کتاب که می خواند این بود که «مثل گوسفندی که به مذبح برند و چون بره ای خاموش نزد پشم برنده خود، همچنین دهان خود را نمی گشاید.»^{۳۳} در فروتنی او انصاف از او منقطع شد و نسب او را که می تواند تقریر کرد؟ زیرا که حیات او از زمین برداشته می شود.^{۳۴} پس خواجه سرا به فیلیپس ملتفت شده، گفت: «از تو سؤال می کنم که نبی این را درباره که می گوید؟ درباره خود یا درباره کسی دیگر؟»^{۳۵} آنگاه فیلیپس زبان خود را گشود و از آن نوشته شروع کرده، وی را به عیسی بشارت داد.^{۳۶} و چون در عرض راه به آبی رسیدند، خواجه گفت: «اینک، آب است! از تعمید یافتنم چه چیز مانع می باشد؟»^{۳۷} فیلیپس گفت: «هر گاه به تمام دل ایمان آوردی، جایز است.» او در جواب گفت: «ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست.»^{۳۸} پس حکم کرد تا اراهه را نگاه دارند و فیلیپس با خواجه سرا هر دو به آب فرود شدند. پس او را تعمید داد.^{۳۹} و چون از آب بالا آمدند، روح خداوند فیلیپس را برداشته، خواجه سرا دیگر او را نیافت زیرا که راه خود را به خوشی پیش گرفت.^{۴۰} اما فیلیپس در

به دروازه‌ها پاسبانی می‌نمودند تا او را بکشند. ۲۵ پس شاگردان او را در شب در زنبیلی گذارده، از دیوار شهر پایین کردند.

۲۶ و چون سولس به اورشلیم رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، اما همه از او بترسیدند زیرا باور نکردند که از شاگردان است. ۲۷ اما برنابا او را گرفته، به نزد رسولان برد و برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و بدو تکلم کرده و چطور در دمشق به نام عیسی به دلیری موعظه می‌نمود. ۲۸ و در اورشلیم با ایشان آمد و رفت می‌کرد و به نام خداوند عیسی به دلیری موعظه می‌نمود. ۲۹ و با یهودیان یونانی زبان گفتگو و مباحثه می‌کرد. اما درصدد کشتن او برآمدند. ۳۰ چون برادران مطلع شدند، او را به قیصریه بردند و از آنجا به طرسوس روانه نمودند. ۳۱ آنگاه کلیسا در تمامی یهودیه و جلیل و سامره آرامی یافتند و بنا می‌شدند و در ترس خداوند و به تسلی روح القدس رفتار کرده، اضافه می‌شدند.

معجزات پطرس

۳۲ اما پطرس در همه نواحی گشته، نزد مقدسین ساکن لُدّه نیز فرود آمد. ۳۳ و در آنجا شخصی اینیاس نام یافت که مدت هشت سال به دلیل فلج بودن بر تخت خوابیده بود. ۳۴ پطرس وی را گفت: «ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفا می‌دهد. برخیز و بستر خود را برچین که او در ساعت برخاست.» ۳۵ و جمیع سکنه لُدّه و سارون او را دیده، به سوی خداوند بازگشت کردند.

شخصی حنّانیا نام را در خواب دیده است که آمده، بر او دست گذارد تا بینا گردد.» ۱۳ حنّانیا جواب داد که «ای خداوند، درباره این شخص از بسیاری شنیده‌ام که به مقدسین تو در اورشلیم چه مشقّتها رسانید، ۱۴ و در اینجا نیز از رؤسای کهنه قدرت دارد که هر که نام تو را بخواند، او را حبس کند.» ۱۵ خداوند وی را گفت: «برو زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امت‌ها و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد. ۱۶ زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمتها برای نام من باید بکشد.»

۱۷ پس حنّانیا رفته، بدان خانه درآمد و دستها بر وی گذارده، گفت: «ای برادر شائول، خداوند، یعنی عیسی که در راهی که می‌آمدی بر تو ظاهر گشت، مرا فرستاد تا بنیایی بیایی و از روح القدس پر شوی.» ۱۸ در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده، بنیایی یافت و برخاسته، تعمید گرفت. ۱۹ و غذا خورد، قوت گرفت و روزی چند با شاگردان در دمشق توقّف نمود. ۲۰ و بی‌درنگ، در کنایس به عیسی موعظه می‌نمود که او پسر خداست. ۲۱ و آنانی که شنیدند تعجب نموده، گفتند: «مگر این آن کسی نیست که خوانندگان این اسم را در اورشلیم پریشان می‌نمود و در اینجا محض این آمده است تا ایشان را بند نهاده، نزد روسای کهنه برد؟» ۲۲ اما سولس بیشتر تقویت یافته، یهودیان ساکن دمشق را مجاب می‌نمود و مبرهن می‌ساخت که همین است مسیح. ۲۳ اما بعد از مرور ایام چند یهودیان شورا نمودند تا او را بکشند. ۲۴ ولی سولس از شورای ایشان مطلع شد و شبانه‌روز

۴ آنگاه او بر وی نیک نگریسته و ترسان گشته، گفت: «چيست ای خداوند؟» به وی گفت: «دعاها و صدقات تو برای یادگاری به نزد خدا برآمد. ۵ اکنون کسانی به یافا بفرست و شمعون ملقب به پطرس را طلب کن ۶ که نزد دباغی شمعون نام که خانه اش به کناره دریا است، مهمان است. او به تو خواهد گفت که، تو را چه باید کرد.» ۷ و چون فرشته ای که به وی سخن می گفت غایب شد، دو نفر از نوکران خود و یک سپاهی متقی از همراهان خاص خویشتن را خوانده، ۸ تمامی ماجرا را بدیشان باز گفته، ایشان را به یافا فرستاد.

۹ روز دیگر چون از سفر نزدیک به شهر می رسیدند، قریب به ساعت ششم، پطرس به بام خانه برآمد تا دعا کند. ۱۰ و واقع شد که گرسنه شده، خواست چیزی بخورد. اما چون برای او حاضر می کردند، به خلسه فرو رفت. ۱۱ پس آسمان را گشاده دید و ظرفی را چون چادری بزرگ به چهار گوشه بسته، به سوی زمین آویخته بر او نازل می شود، ۱۲ که در آن هر قسمی از دواب و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا بودند. ۱۳ و خطابی به وی رسید که «ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.» ۱۴ پطرس گفت: «حاشا خداوند! زیرا چیزی ناپاک یا حرام هرگز نخورده ام.» ۱۵ بار دیگر خطاب به وی رسید که «آنچه را خدا پاک کرده است، تو حرام مخوان.» ۱۶ و این سه مرتبه واقع شد که در ساعت آن ظرف به آسمان بالا برده شد.

۱۷ و چون پطرس در خود بسیار متحیر بود که این رؤیایی که دید چه باشد، ناگاه فرستادگان

۳۶ و در یافا، شاگردی طابیتا نام بود که معنی آن غزال است. وی از اعمال صالحه و صدقاتی که می کرد، پر بود. ۳۷ از قضا در آن ایام او بیمار شده، بمرد و او را غسل داده، در بالاخانه ای گذارند. ۳۸ و چونکه لُده نزدیک به یافا بود و شاگردان شنیدند که پطرس در آنجا است، دو نفر نزد او فرستاده، خواهش کردند که «در آمدن نزد ما درنگ نکنی.» ۳۹ آنگاه پطرس برخاسته، با ایشان آمد و چون رسید او را بدن بالاخانه بردند و همه بیوه زنان گریه کنان حاضر بودند و پیراهنها و جامه هایی که غزال وقتی که با ایشان بود دوخته بود، به وی نشان می دادند. ۴۰ اما پطرس همه را بیرون کرده، زانو زد و دعا کرده، به سوی بدن توجه کرد و گفت: «ای طابیتا، برخیز!» که در ساعت چشمان خود را باز کرد و پطرس را دیده، بنشست. ۴۱ پس دست او را گرفته، برخیزانیدش و مقدسان و بیوه زنان را خوانده، او را بدیشان زنده سپرد. ۴۲ چون این مقدمه در تمامی یافا شهرت یافت، بسیاری به خداوند ایمان آوردند. ۴۳ و در یافا نزد دباغی شمعون نام روزی چند توقف نمود.

ایمان آوردن کرنیلیوس

۱۰ و در قیصریه مردی کرنیلیوس نام بود، استوار فوجی که به ایتالیایی مشهور است. ۲ و او با تمامی اهل خانه اش متقی و خداترس بود که صدقه بسیار به قوم می داد و پیوسته نزد خدا دعا می کرد. ۳ روزی نزدیک ساعت نهم، فرشته خدا را در عالم رؤیا آشکارا دید که نزد او آمده، گفت: «ای کرنیلیوس!»

خواسته‌اید.»

۳۰ کرنیلیوس گفت: «چهار روز قبل از این، تا این ساعت روزه‌دار می‌بودم؛ و در ساعت نهم در خانه خود دعا می‌کردم که ناگاه شخصی با لباس نورانی پیش من بایستاد ۳۱ و گفت، ای کرنیلیوس دعای تو مستجاب شد و صدقات تو در حضور خدا یادآور گردید. ۳۲ پس به یافا بفرست و شمعون معروف به پطرس را طلب نما که در خانه شمعون دَبَاغ به کناره دریا مهمان است. او چون بیاید با تو سخن خواهد راند. ۳۳ پس بی‌تأمل نزد تو فرستادم و تو نیکو کردی که آمدی. اکنون همه در حضور خدا حاضریم تا آنچه خدا به تو فرموده است بشنویم.»

۳۴ پطرس زبان را گشوده، گفت: «فی الحقیقت یافته‌ام که خدا را نظر به ظاهر نیست، ۳۵ بلکه از هر اتمی، هر که از او ترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد. ۳۶ کلامی را که نزد بنی اسرائیل فرستاد، چونکه به وساطت عیسی مسیح که خداوند همه است به صلح بشارت می‌داد، ۳۷ آن سخن را شما می‌دانید که شروع آن از جلیل بود و در تمامی یهودیه منتشر شد، بعد از آن تعمیدی که یحیی بدان موعظه می‌نمود، ۳۸ یعنی عیسی ناصری را که خدا او را چگونه به روح القدس و قوت مسح نمود که او قدم زده، اعمال نیکو به جا می‌آورد و همه رنج دیدگان ابلیس را شفا می‌بخشید زیرا خدا با وی می‌بود. ۳۹ و ما شاهد هستیم بر جمیع کارهایی که او در مرزوبوم یهود و در اورشلیم کرد که او را نیز بر صلیب کشیده، گُشتند. ۴۰ همان کس را خدا در روز سوم برخیزانیده، ظاهر ساخت، ۴۱ اما نه بر تمامی

کرنیلیوس خانه شمعون را تفحص کرده، بر درگاه رسیدند، ۱۸ و ندا کرده، می‌پرسیدند که «شمعون معروف به پطرس در اینجا منزل دارد؟» ۱۹ و چون پطرس در رؤیا تفکر می‌کرد، روح وی را گفت: «اینک، سه مرد تو را می‌طلبند. ۲۰ پس برخاسته، پایین شو و همراه ایشان برو و هیچ شک مبر زیرا که من ایشان را فرستادم.» ۲۱ پس پطرس نزد آنانی که کرنیلیوس نزد وی فرستاده بود، پایین آمده، گفت: «اینک، منم آن کس که می‌طلبید. سبب آمدن شما چیست؟» ۲۲ گفتند: «کرنیلیوس استوار، مرد صالح و خداترس و نزد تمامی طایفه یهود نیک‌نام، از فرشته مقدس الهام یافت که تو را به خانه خود بطلبد و سخنان از تو بشنود.» ۲۳ پس ایشان را به خانه برده، مهمانی نمود. و فردای آن روز پطرس برخاسته، همراه ایشان روانه شد و چند نفر از برادران یافا همراه او رفتند.

۲۴ روز دیگر وارد قیصریه شدند و کرنیلیوس خویشان و دوستان خاص خود را خوانده، انتظار ایشان می‌کشید. ۲۵ چون پطرس داخل شد، کرنیلیوس او را استقبال کرده، بر پایهایش افتاده، پرستش کرد. ۲۶ اما پطرس او را برخیزانیده، گفت: «برخیز، من خود نیز انسان هستم.» ۲۷ و با او گفتگوکنان به خانه درآمد، جمعی کثیر یافت. ۲۸ پس بدیشان گفت: «شما مطلع هستید که مرد یهودی را با شخص اجنبی معاشرت کردن یا نزد او آمدن حرام است. اما خدا مرا تعلیم داد که هیچ کس را حرام یا نجس نخوانم. ۲۹ از این جهت به مجرد خواهش شما بی‌تأمل آمدم و اکنون می‌پرسم که از برای چه مرا

چادری بزرگ به چهار گوشه از آسمان آویخته که بر من می‌رسد. ۶ چون بر آن نیک نگریسته، تأمل کردم، دواب زمین و وحوش و حشرات و مرغان هوا را دیدم. ۷ و آوازی را شنیدم که به من می‌گوید: "ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور." ۸ گفتم: "حاشا خداوند، زیرا هرگز چیزی حرام یا ناپاک به دهانم نرفته است." ۹ بار دیگر خطاب از آسمان در رسید که، "آنچه خدا پاک نموده، تو حرام مخوان." ۱۰ این سه مرتبه واقع شد که همه باز به سوی آسمان بالا برده شد.

۱۱ «واینک، در همان ساعت سه مرد از قیصریه نزد من فرستاده شده، به خانه‌ای که در آن بودم، رسیدند. ۱۲ و روح مرا گفت که، "با ایشان بدون شک برو." و این شش برادر نیز همراه من آمدند تا به خانه آن شخص داخل شدیم. ۱۳ و ما را آگاهانید که چطور فرشته‌ای را در خانه خود دید که ایستاده به وی گفت: "کسان به یافا بفرست و شمعون معروف به پطرس را بطلب ۱۴ که با تو سخنانی خواهد گفت، که بدانها تو و تمامی اهل خانه تو نجات خواهید یافت." ۱۵ و چون شروع به سخن گفتن می‌کردم، روح القدس بر ایشان نازل شد، همچنان که نخست بر ما. ۱۶ آنگاه به خاطر آوردم سخن خداوند را که گفت: "یحیی به آب تعمید داد، اما شما به روح القدس تعمید خواهید یافت." ۱۷ پس چون خدا همان عطا را بدیشان بخشید، چنانکه به ما محض ایمان آوردن به عیسی مسیح خداوند، پس من که باشم که بتوانم خدا را ممانعت نمایم؟» ۱۸ چون این را شنیدند، ساکت شدند و خدا را تمجیدکنان

قوم بلکه بر شهودی که خدا پیش برگزیده بود، یعنی مایانی که بعد از برخاستن او از مردگان با او خورده و آشامیده‌ایم. ۲۲ و ما را مأمور فرمود که به قوم موعظه و شهادت دهیم بدین که خدا او را مقرر فرمود تا داور زندگان و مردگان باشد. ۲۳ و جمیع انبیا بر او شهادت می‌دهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهد یافت.»

۴۴ این سخنان هنوز بر زبان پطرس بوده که روح القدس بر همه آنانی که کلام را شنیدند، نازل شد. ۴۵ و مومنان از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آنکه بر امت‌ها نیز عطای روح القدس افزایه شد، ۴۶ زیرا که ایشان را شنیدند که به زبانها متکلم شده، خدا را تمجید می‌کردند. ۴۷ آنگاه پطرس گفت: «آیا کسی می‌تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح القدس را چون ما نیز یافته‌اند.» ۴۸ پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند. آنگاه از او خواهش نمودند که روزی چند توقف نماید.

توضیح پطرس درباره کرنیلوس

پس رسولان و برادرانی که در یهودیه بودند، شنیدند که امت‌ها نیز کلام خدا را پذیرفته‌اند. ۲ و چون پطرس به اورشلیم آمد، اهل ختنه با وی معارضه کرده، ۳ گفتند که «با مردم نامختون برآمده، با ایشان غذا خوردی!» ۴ پطرس از اول مفصلاً بدیشان بیان کرده، گفت: ۵ «من در شهر یافا دعا می‌کردم که ناگاه در عالم رؤیا ظرفی را دیدم که نازل می‌شود مثل

برای برادرانِ ساکنِ یهودیه بفرستند. ۳۰ پس چنین کردند و آن را به دست برنابا و سولس نزد کشیشان روانه نمودند.

گفتند: «فی الحقیقت، خدا به امت‌ها نیز توبه حیات‌بخش را عطا کرده است!»

کلیسای انطاکیه

۱۹ و اما آنانی که به سبب ادبیتی که در مقدمه استیفان برپا شد متفرق شدند، تافینیقی و قپرس و انطاکیه می‌گشتند و به هیچ کس به غیر از یهود و بس کلام را نگفتند. ۲۰ اما بعضی از ایشان که از اهل قپرس و قیروان بودند، چون به انطاکیه رسیدند با یونانیان نیز تکلم کردند و به خداوند عیسی بشارت می‌دادند، ۲۱ و دست خداوند با ایشان می‌بود و جمعی کثیر ایمان آورده، به سوی خداوند بازگشت کردند. ۲۲ اما چون خبر ایشان به سمع کلیسای اورشلیم رسید، برنابا را به انطاکیه فرستادند ۲۳ و چون رسید و فیض خدا را دید، شادخاطر شده، همه را نصیحت نمود که از تصمیم قلب به خداوند بپیوندند. ۲۴ زیرا که مردی صالح و پراز روح القدس و ایمان بود و گروهی بسیار به خداوند ایمان آوردند. ۲۵ و برنابا به طرسوس برای طلب سولس رفت و چون او را یافت به انطاکیه آورد. ۲۶ و ایشان سالی تمام در کلیسا جمع می‌شدند و خلقی بسیار را تعلیم می‌دادند و شاگردان نخست در انطاکیه به مسیحی مسمی شدند.

رهایی پطرس به دست فرشته

۱۲ و در آن زمان هیرودیس پادشاه، دست تناول بر بعضی از کلیسا دراز کرد ۲ و یعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشت. ۳ و چون دید که یهود را پسند افتاد، بر آن افزوده، پطرس را نیز گرفتار کرد و ایام فطیر بود. ۴ پس او را گرفته، در زندان انداخت و به چهار دسته چهار تایی سپاهیان سپرده که او را نگاهبانی کنند و اراده داشت که بعد از فصیح او را برای قوم بیرون آورد. ۵ پس پطرس را در زندان نگاه می‌داشتند.

اما کلیسا برای او نزد خدا پیوسته دعا می‌کردند. ۶ و در شبی که هیرودیس قصد بیرون آوردن وی داشت، پطرس به دو زنجیر بسته، در میان دو سپاهی خفته بود و کشیکچیان نزد در زندان را نگاهبانی می‌کردند. ۷ ناگاه فرشته خداوند نزد وی حاضر شد و روشنی در آن خانه درخشید. پس به پهلوی پطرس زده، او را بیدار نمود و گفت: «بزودی برخیز.» که در ساعت زنجیرها از دستش فرو ریخت. ۸ و فرشته وی را گفت: «کمر خود را ببند و نعلین برپا کن.» پس چنین کرد و به وی گفت: «ردای خود را بپوش و از عقب من بیا.» ۹ پس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و ندانست که آنچه از فرشته روی نمود حقیقی است بلکه گمان برد که خواب می‌بیند. ۱۰ پس از نگاهبانان اول و دوم گذشته،

۲۷ و در آن ایام انبیاوسی چند از اورشلیم به انطاکیه آمدند ۲۸ که یکی از ایشان اغابوس نام برخاسته، به روح اشاره کرد که قحطی شدید در تمامی ربع مسکون خواهد شد و آن در ایام کلودیوس قیصر پدید آمد. ۲۹ و شاگردان مصمم آن شدند که هر یک بر حسب مقدور خود، کمکی

خشمناک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلاشُتس ناظر خوابگاه پادشاه را با خود متحد ساخته، طلب مصالحه کردند زیرا که دیار ایشان از مُلک پادشاه معیشت می‌یافت. ۲۱ و در روزی معین، هیروودیس لباس ملوکانه در بر کرد و بر مسند حکومت نشست، ایشان را خطاب می‌کرد. ۲۲ و خلق ندا می‌کردند که آواز خداست نه آواز انسان. ۲۳ که در ساعت فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تمجید نمود و کرم او را خورد که بمرد.

۲۴ اما کلام خدا نَمُو کرده، ترقی یافت. ۲۵ و برنابا و سولس چون آن خدمت را به انجام رسانیدند، از اورشلیم مراجعت کردند و یوحنا ی ملقب به مرقس را همراه خود بردند.

رسالت الهی برنابا و سولس

۱۳ و در کلیسایی که در آنطاکیه بود، انبیا و معلم چند بودند، برنابا و شمعون ملقب به نیجر و لوکیوس قیروانی و مناحم برادر رضاعی هیروودیس تیتراخ و سولس. ۲ چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می‌بودند، روح القدس گفت، برنابا و سولس را برای من جدا سازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده‌ام. ۳ آنگاه روزه گرفته و دعا کرده و دستها بر ایشان گذارده، روانه نمودند.

سفر اول بشارتی

خدمات در قبرس

۴ پس ایشان از جانب روح القدس فرستاده

به دروازه آهنی که به سوی شهر می‌رود رسیدند و آن خود بخود پیش روی ایشان باز شد؛ و از آن بیرون رفته، تا آخر یک کوچه برفتند که در ساعت فرشته از او غایب شد. ۱۱ آنگاه پطرس به خود آمده گفت: «اکنون به تحقیق دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده، مرا از دست هیروودیس و از تمامی انتظار قوم یهود رهانید.» ۱۲ چون این را دریافت، به خانه مریم مادر یوحنا ی ملقب به مرقس آمد و در آنجا بسیاری جمع شده، دعا می‌کردند. ۱۳ چون او در خانه را کوید، کنیزی رودا نام آمد تا بفهمد. ۱۴ چون آواز پطرس را شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خبر داد که «پطرس به درگاه ایستاده است.» ۱۵ وی را گفتند: «دیوانه‌ای!» و چون تأکید کرد که چنین است، گفتند که «فرشته او باشد.» ۱۶ اما پطرس پیوسته در را می‌کوید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند. ۱۷ اما او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا او را از زندان خلاصی داد و گفت: «یعقوب و سایر برادران را از این امور مطلع سازید.» پس بیرون شده، به جای دیگر رفت ۱۸ و چون روز شد اضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد. ۱۹ و هیروودیس چون او را طلبیده نیافت، کشیکچیان را بازخواست نموده، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند؛ و خود از یهودیه به قیصریه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود.

مرگ هیروودیس

۲۰ اما هیروودیس با اهل صور و صیدون

شده، به سلوکیه رفتند و از آنجا از راه دریا به قبرس آمدند.^۵ و وارد سلامیس شده، در کنایس یهود به کلام خدا موعظه کردند و یوحنا همراه ایشان بود.^۶ و چون در تمامی جزیره تا به پافس گشتند، در آنجا شخص یهودی را که جادوگر و نبی کاذب بود یافتند که نام او بازیشوع بود.

^{۱۶} پس پولس برپا ایستاده، به دست خود اشاره کرده، گفت: «ای مردان اسرائیلی و خدا ترسان، گوش دهید! ^{۱۷} خدای این قوم، اسرائیل، پدران ما را برگزیده، قوم را در غربت ایشان در زمین مصر سرفراز نمود و ایشان را به بازوی بلند از آنجا بیرون آورد؛ ^{۱۸} و قریب به چهل سال در بیابان متحمل حرکات ایشان می بود. ^{۱۹} و هفت طایفه را در زمین کنعان هلاک کرده، زمین آنها را میراث ایشان ساخت تا قریب چهار صد و پنجاه سال. ^{۲۰} و بعد از آن بدیشان داوران داد تا زمان سموئیل نبی. ^{۲۱} و از آن وقت پادشاهی خواستند و خدا شائول پسر قیس را از سبط بنیامین تا چهل سال به ایشان داد. ^{۲۲} پس او را از میان برداشته، داود را برانگیخت تا پادشاه ایشان شود و در حق او شهادت داد که، "داود پسر یسی را مرغوب دل خود یافته ام که به تمامی اراده من عمل خواهد کرد." ^{۲۳} و از نسل او خدا برحسب وعده، برای اسرائیل نجات دهنده ای، یعنی عیسی را آورد، ^{۲۴} چون یحیی پیش از آمدن او تمام قوم اسرائیل را به تعمیم توبه موعظه نموده بود. ^{۲۵} پس چون یحیی دوره خود را به پایان برد، گفت: "مرا که می پندارید؟ من او نیستم، اما اینک، بعد از من کسی می آید که لایق گشادن نعلین او نی ام."»

^{۲۶} «ای برادران عزیز و پسران خاندان ابراهیم و هرکه از شما خداترس باشد، پیام این نجات برای شما فرستاده شد. ^{۲۷} زیرا سکنه اورشلیم

شده، به سلوکیه رفتند و از آنجا از راه دریا به قبرس آمدند.^۵ و وارد سلامیس شده، در کنایس یهود به کلام خدا موعظه کردند و یوحنا همراه ایشان بود.^۶ و چون در تمامی جزیره تا به پافس گشتند، در آنجا شخص یهودی را که جادوگر و نبی کاذب بود یافتند که نام او بازیشوع بود.^۷ او رفیق سَرَجیوس پولس حاکم بود که مردی فهیم بود. همان برنابا و سولس را طلب نموده، خواست کلام خدا را بشنود.^۸ اما علیما، یعنی آن جادوگر، زیرا ترجمه اسمش همچنین می باشد، ایشان را مخالفت نموده، خواست حاکم را از ایمان برگرداند.^۹ ولی سولس که پولس باشد، پر از روح القدس شده، بر او نیک نگریسته، ^{۱۰} گفت: «ای پر از هر نوع مکر و خباثت، ای فرزند ابلیس و دشمن هر راستی، باز نمی ایستی از منحرف ساختن طُرُق راست خداوند؟ اکنون دست خداوند بر توست و کور شده، آفتاب را تا مدتی نخواهی دید.» که در همان ساعت، تاری چشم و تاریکی او را فرو گرفت و دور زده، راهنمایی طلب می کرد.^{۱۲} پس حاکم چون آن ماجرا را دید، از تعلیم خداوند متخیر شده، ایمان آورد.

خدمات در انطاکیه پیسیدیه

^{۱۳} آنگاه پولس و رفقاییش از پافس به کشتی سوار شده، به پُرجه پَمْفَلِیَه آمدند. اما یوحنا از ایشان جدا شده، به اورشلیم برگشت.^{۱۴} و ایشان از پُرجه عبور نموده، به انطاکیه پیسیدیه آمدند و در روز سَبَت به کنیسه درآمد، بنشستند.^{۱۵} و بعد از تلاوت تورات و صُحُف انبیا، رؤسای

۴۰ پس احتیاط کنید، مبادا آنچه در صحف انبیا مکتوب است، بر شما واقع شود، ۴۱ که، ای حقیر شمارندگان، ملاحظه کنید و تعجب نمایید و هلاک شوید زیرا که من عملی را در ایام شما پدید آورم، عملی که هر چند کسی شما را از آن اعلام نماید، تصدیق نخواهید کرد.»

۴۲ پس چون از کنیسه بیرون می‌رفتند، خواهش نمودند که در سبت آینده هم این سخنان را بدیشان باز گویند. ۴۳ و چون اهل کنیسه متفرق شدند، بسیاری از یهودیان و جدیدان خداپرست از عقب پولس و برنابا افتادند؛ و آن دو نفر به ایشان سخن گفته، ترغیب می‌نمودند که «به فیض خدا ثابت باشید.» ۴۴ اما در سبت دیگر قریب به تمامی شهر فراهم شدند تا کلام خدا را بشنوند. ۴۵ ولی چون یهود ازدحام خلق را دیدند، از حسد پر گشتند و کفر گفته، با سخنان پولس مخالفت کردند. ۴۶ آنگاه پولس و برنابا دلیر شده، گفتند: «واجب بود کلام خدا نخست به شما القا شود. اما چون آن را رد کردید و خود را ناشایسته حیات جاودانی شمردید، همانا به سوی امت‌ها توجه نماییم. ۴۷ زیرا خداوند به ما چنین امر فرمود که، "تو را نور امت‌ها ساختم تا الی اقصای زمین منشأ نجات باشی."» ۴۸ چون امت‌ها این را شنیدند، شاد خاطر شده، کلام خداوند را تمجید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرر بودند، ایمان آوردند.

۴۹ و کلام خدا در تمام آن نواحی منتشر گشت. ۵۰ اما یهودیان چند زن دیندار و مشخص و اکابر شهر را بشورانیدند و ایشان را به زحمت رسانیدند بر پولس و برنابا برانگیخته، ایشان را

و رؤسای ایشان، چونکه نه او را شناختند و نه آوازهای انبیا را که هر سبت خوانده می‌شود، بر وی فتوی دادند و آنها را به اتمام رسانیدند. ۲۸ و هر چند هیچ علت قتل در وی نیافتند، از پیلطس خواهش کردند که او کشته شود. ۲۹ پس چون آنچه را که درباره وی نوشته شده بود تمام کردند، او را از صلیب پایین آورده، به قبر سپردند. ۳۰ اما خدا او را از مردگان برخیزانید. ۳۱ و او روزهای بسیار ظاهر شد بر آنانی که همراه او از جلیل به اورشلیم آمده بودند که اکنون نزد قوم شهود او می‌باشند. ۳۲ پس ما به شما بشارت می‌دهیم، بدان وعده‌ای که به پدران ما داده شد، ۳۳ که خدا آن را به ما که فرزندان ایشان می‌باشیم وفا کرد، وقتی که عیسی را برانگیخت، چنانکه در مزمور دوم مکتوب است که، "تو پسر من هستی،" من امروز تو را تولید نمودم. ۳۴ و در آنکه او را از مردگان برخیزانید تا دیگر هرگز راجع به فساد نشود چنین گفت که، "به برکات قدوس و امین داود برای شما وفا خواهم کرد." ۳۵ بنابراین در جایی دیگر نیز می‌گوید: "تو قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند." ۳۶ زیرا که داود چونکه در زمان خود اراده خدا را خدمت کرده بود، بخفت و به پدران خود ملحق شده، فساد را دید. ۳۷ اما آن کس که خدا او را برانگیخت، فساد را ندید.

۳۸ «پس ای برادران عزیز، شما را معلوم باد که به وساطت او به شما از آموزش گناهان اعلام می‌شود. ۳۹ و به وسیله او هر که ایمان آورد، عادل شمرده می‌شود، از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید.

برجسته، خرامان گردید. ۱۱ اما خلق چون این عمل پولس را دیدند، صدای خود را به زبان لیکاونیه بلند کرده، گفتند: «خدایان به صورت انسان نزد ما نازل شده‌اند.» ۱۲ پس برنابا را مشتری و پولس را عطارد خواندند زیرا که او در سخن گفتن مقدم بود.

۱۳ پس کاهن مشتری که پیش شهر ایشان بود، گاوان و تاجها با گروه‌هایی از خلق به دروازه‌ها آورده، خواست که قربانی گذرانند. ۱۴ اما چون آن دو رسول یعنی برنابا و پولس شنیدند، جامه‌های خود را دریده، در میان مردم افتادند و ندا کرده، ۱۵ گفتند: «ای مردمان، چرا چنین می‌کنید؟ ما نیز انسان و دارای طبیعتی مانند شما هستیم و به شما بشارت می‌دهیم که از این اباطیل رجوع کنید به سوی خدای حتی که آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست آفرید، ۱۶ که در نسل‌های گذشته همه امت‌ها را وا گذاشت که در طُرُق خود رفتار کنند، ۱۷ با وجودی که خود را بی‌شهادت نگذاشت، چون احسان می‌نمود و از آسمان باران بارانیده و فصول بارآور بخشیده، دل‌های ما را از خوراک و شادی پر می‌ساخت.» ۱۸ و بدین سخنان خلق را از گذرانیدن قربانی برای ایشان به دشواری باز داشتند.

۱۹ اما یهودیان از انطاکیه و ایقونیه آمده، مردم را با خود متحد ساختند و پولس را سنگسار کرده، از شهر بیرون کشیدند و پنداشتند که مرده است. ۲۰ اما چون شاگردان گرد او ایستادند برخاسته، به شهر درآمد و فردای آن روز با برنابا به سوی دِزبه روانه شد ۲۱ و در آن شهر بشارت داده، بسیاری را شاگرد ساختند. پس به لستره و

از حدود خود بیرون کردند. ۵۱ و ایشان خاک پایهای خود را بر ایشان افشانده، به ایقونیه آمدند. ۵۲ و شاگردان پر از خوشی و روح القدس گردیدند.

در ایقونیه

۱۴ اما در ایقونیه، ایشان با هم به کنیسه یهود در آمده، به نوعی سخن گفتند که جمعی کثیر از یهود و یونانیان ایمان آوردند. ۲ اما یهودیان بی‌ایمان دل‌های امت‌ها را اغوا نمودند و با برادران بداندیش ساختند. ۳ پس مدت مدیدی توقف نموده، به نام خداوندی که به کلام فیض خود شهادت می‌داد، به دلیری سخن می‌گفتند و او آیات و معجزات عطا می‌کرد که از دست ایشان ظاهر شود. ۴ و مردم شهر دو فرقه شدند، گروهی همداستان یهود و جمعی با رسولان بودند. ۵ و چون امت‌ها و یهود با روسای خود بر ایشان هجوم می‌آوردند تا ایشان را افتضاح نموده، سنگسار کنند، ۶ آگاهی یافته، به سوی لستره و دِزبه، شهرهای لیکاونیه و دیار آن نواحی فرار کردند. ۷ و در آنجا بشارت می‌دادند.

در لستره و دربه

۸ و در لستره مردی نشسته بود که پایهایش بی‌حرکت بود و از شکم مادر، لنگ متولد شده، هرگز راه نرفته بود. ۹ چون او سخن پولس را می‌شنید، او بر وی نیک نگریسته، دید که ایمان شفا یافتن را دارد. ۱۰ پس به آواز بلند بدو گفت: «بر پایهای خود راست بایست!» که در ساعت

را بیان کردند و همه برادران را شادی عظیم دادند.

۴ و چون وارد اورشلیم شدند، کلیسا و رسولان و کشیشان ایشان را پذیرفتند و آنها را از آنچه خدا با ایشان کرده بود، خبر دادند. ۵ آنگاه بعضی از فرقه فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاسته، گفتند: «اینها را باید خسته نمایند و امر کنند که سنن موسی را نگاه دارند.»

۶ پس رسولان و کشیشان جمع شدند تا در این امر مصلحت بینند. ۷ و چون مباحثه سخت شد، پطرس برخاسته، بدیشان گفت: «ای برادران عزیز، شما آگاهید که از ایام اول، خدا از میان شما اختیار کرد که امت‌ها از زبان من کلام بشارت را بشنوند و ایمان آورند. ۸ و خدای عارف القلوب بر ایشان شهادت داد بدین که روح القدس را بدیشان داد، چنانکه به ما نیز. ۹ و در میان ما و ایشان هیچ فرق نگذاشت، بلکه محض ایمان دل‌های ایشان را طاهر نمود. ۱۰ پس اکنون چرا خدا را امتحان می‌کنید که یوغی بر گردن شاگردان می‌نهد که پدران ما و ما نیز

طاقت تحمل آن را نداشتیم، ۱۱ بلکه اعتقاد داریم که محض فیض خداوند عیسی مسیح نجات خواهیم یافت، همچنان که ایشان نیز.»

۱۲ پس تمام جماعت ساکت شده، به برنابا و پولس گوش گرفتند چون آیات و معجزات را بیان می‌کردند که خدا در میان امت‌ها به وساطت ایشان ظاهر ساخته بود. ۱۳ پس چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده، گفت: «ای برادران عزیز، مرا گوش گیرید. ۱۴ شمعون بیان کرده است که چگونه خدا اول امت‌ها را تفقد

ایقونیه و انطاکیه مراجعت کردند. ۲۲ و دل‌های شاگردان را تقویت داده، پسند می‌دادند که در ایمان ثابت بمانند و اینکه با مصیبت‌های بسیار می‌باید داخل ملکوت خدا گردیم. ۲۳ و در هر کلیسا برای ایشان کشیشان معین نمودند و دعا و روزه داشته، ایشان را به خداوندی که بدو ایمان آورده بودند، سپردند. ۲۴ و از پیسیدیه گذشته به پمفلیه آمدند. ۲۵ و در پرجه به کلام موعظه نمودند و به آتالیه فرود آمدند.

بازگشت به انطاکیه

۲۶ و از آنجا به کشتی سوار شده، به انطاکیه آمدند که از همان جا ایشان را به فیض خدا سپرده بودند برای آن کاری که به انجام رسانیده بودند. ۲۷ و چون وارد شهر شدند، کلیسا را جمع کرده، ایشان را مطلع ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان را برای امت‌ها باز کرده بود. ۲۸ پس مدت مدیدی با شاگردان به سر بردند.

شورای اورشلیم

و تئتی چند از یهودیه آمده، برادران را تعلیم می‌دادند که «اگر برحسب آیین موسی مختون نشوید، ممکن نیست که نجات یابید.» ۲ چون پولس و برنابا را منازعه و مباحثه بسیار با ایشان واقع شد، قرار بر این شد که پولس و برنابا و چند نفر دیگر از ایشان نزد رسولان و کشیشان در اورشلیم برای این مسئله بروند. ۳ پس کلیسا ایشان را مشایعت نموده از فینیقیه و سامره عبور کرده، ایمان آوردن امت‌ها

نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد. ۱۵ و کلام انبیا در این مطابق است چنانکه مکتوب است ۱۶ که، "بعد از این رجوع نموده، خیمه داود را که افتاده است باز بنا می‌کنم و خرابی‌های آن را باز بنا می‌کنم و آن را برپا خواهم کرد، ۱۷ تا بقیه مردم طالب خداوند شوند و جمیع امت‌هایی که بر آنها نام من نهاده شده است." ۱۸ این را می‌گوید خداوندی که این چیزها را از بدو عالم معلوم کرده است. ۱۹ پس رأی من این است: کسانی را که از امت‌ها به سوی خدا بازگشت می‌کنند زحمت نرسانیم، ۲۰ مگر اینکه ایشان را حکم کنیم که از نجاسات بتها و زنا و حیوانات خفه شده و خون پرهیزند. ۲۱ زیرا که موسی از نسل‌های گذشته در هر شهر اشخاصی دارد که بدو موعظه می‌کنند، چنانکه در هر سبّت در کنایس او را تلاوت می‌کنند.»

۲۲ آنگاه رسولان و کشیشان با تمامی کلیسا بدین رضا دادند که چند نفر از میان خود انتخاب نموده، همراه پولس و برنابا به انطاکیه بفرستند، یعنی یهودای ملقب به برسابا و سیلاس که از پیشوایان برادران بودند. ۲۳ و به دست ایشان نوشتند که «رسولان و کشیشان و برادران، به برادران از امت‌ها که در انطاکیه و سوریّه و قیلیقیّه می‌باشند، سلام می‌رسانند. ۲۴ چون شنیده شد که بعضی از میان ما بیرون رفته، شما را به سخنان خود مشوّش ساخته، دل‌های شما را آشفته می‌نمایند و می‌گویند که می‌باید مختون شده، شریعت را نگاه بدارید و ما به ایشان هیچ امر نکردیم. ۲۵ بنابراین ما به یک دل مصلحت دیدیم که چند نفر را اختیار نموده،

همراه عزیزان خود برنابا و پولس به نزد شما بفرستیم، ۲۶ اشخاصی که جانهای خود را در راه نام خداوند ما عیسی مسیح تسلیم کرده‌اند. ۲۷ پس یهودا و سیلاس را فرستادیم و ایشان شما را از این امور زبانی خواهند آگاهانید. ۲۸ زیرا که روح القدس و ما صواب دیدیم که باری بر شما نهنیم جز این ضروریات ۲۹ که از قربانی‌های بتها و خون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیزید که هر گاه از این امور خود را محفوظ دارید به نیکویی خواهید پرداخت و السلام.»

۳۰ پس ایشان مرخص شده، به انطاکیه آمدند و جماعت را فراهم آورده، نامه را رسانیدند. ۳۱ چون مطالعه کردند، از این تسلی شاد خاطر گشتند. ۳۲ و یهودا و سیلاس چونکه ایشان هم نبی بودند، برادران را به سخنان بسیار، نصیحت و تقویت نمودند. ۳۳ پس چون مدتی در آنجا به سر بردند، در صلح از برادران رخصت گرفته، به سوی فرستندگان خود توجّه نمودند. ۳۴ اما پولس و برنابا در انطاکیه توقف نموده، ۳۵ با بسیاری دیگر تعلیم و بشارت به کلام خدا می‌دادند.

اختلاف پولس و برنابا

۳۶ و بعد از ایام چند، پولس به برنابا گفت: «برگردیم و برادران را در هر شهری که در آنها به کلام خداوند اعلام نمودیم، دیدن کنیم که چگونه می‌باشند.» ۳۷ اما برنابا چنان مصلحت دید که یوحنا یلقب به مرقس را همراه نیز بردارد. ۳۸ اما پولس چنین صلاح دانست که شخصی را که از پمفلیه از ایشان جدا شده بود و

۱۰ چون این رؤیا را دید، بی‌درنگ عازم سفر مقدونیه شدیم، زیرا به یقین دانستیم که خداوند ما را خوانده است تا بشارت بدیشان رسانیم. ۱۱ پس از تروآس به کشتی نشستیم، به راه مستقیم به ساموتراکا رفتیم و روز دیگر به نیاپولیس.

در فیلیپی

۱۲ و از آنجا به فیلیپی رفتیم که شهر اول از سرحد مَکدونیه و کَلونیه است و در آن شهر چند روز توقف نمودیم. ۱۳ و در روز سَبْت از شهر بیرون شده و به کنار رودخانه جایی که دعا می‌گذازدند، نشستیم با زنانی که در آنجا جمع می‌شدند سخن رانیدیم. ۱۴ و زنی لیدیه نام، ارغوان فروش، که از شهر طباتیرا و خداپرست بود، می‌شنید که خداوند دل او را گشود تا سخنان پولس را بشنود. ۱۵ و چون او و اهل خانه‌اش تعمیم یافتند، خواهش نموده، گفت: «اگر شما را یقین است که به خداوند ایمان آوردم، به خانه من درآمده، بمانید.» و ما را اصرار نمود.

۱۶ و واقع شد که چون ما به محلّ دعا می‌رفتیم، کنیزی که روح فال‌گیری داشت و از غیب‌گویی منافع بسیار برای آقایان خود پیدا می‌نمود، به ما برخورد. ۱۷ و از عقب پولس و ما آمده، ندا کرده، می‌گفت «که»، این مردمان خدام خدای تعالی می‌باشند که شما را از طریق نجات اعلام می‌نمایند. ۱۸ و چون این کار را روزهای بسیار می‌کرد، پولس دلتنگ شده، برگشت و به روح گفت: «تو را می‌فرمایم به نام عیسی مسیح از این دختر بیرون بیا.» که در ساعت از او بیرون شد.

با ایشان در کار همراهی نکرده بود، با خود نبرد. ۳۹ پس نزاعی سخت شد به حدی که از یکدیگر جدا شده، برنابا مرقس را برداشته، به قبرس از راه دریا رفت. ۴۰ اما پولس سیلاس را اختیار کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده، رو به سفر نهاد. ۴۱ و از سوریّه و قیلیقیّه عبور کرده، کلیساها را استوار می‌نمود.

سفر دوم بشارتی پولس

۱۶ و به دِزبه و لسستره آمد که اینک، شاگردی تیموتائوس نام آنجا بود، پسر زنی یهودی و مومن اما پدرش یونانی بود. ۲ که برادران در لسستره و ایقوتیه بر او شهادت می‌دادند. ۳ چون پولس خواست او همراه وی بیاید، او را گرفته مختون ساخت، به سبب یهودیانی که در آن نواحی بودند زیرا که همه پدرش را می‌شناختند که یونانی بود. ۴ و در هر شهری که می‌گشتند، قانونها را که رسولان و کشیشان در اورشلیم حکم فرموده بودند، بدیشان می‌سپردند تا حفظ نمایند. ۵ پس کلیساها در ایمان استوار می‌شدند و روز به روز در شماره افزوده می‌گشتند.

۶ و چون از فریجیه و دیار غلاطیه عبور کردند، روح القدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیا منع نمود. ۷ پس به میسیا آمده، سعی نمودند که به بطینیا بروند، اما روح عیسی ایشان را اجازت نداد. ۸ و از میسیا گذشته به تروآس رسیدند. ۹ شبی پولس را رؤیایی رخ نمود که شخصی از اهل مقدونیه ایستاده، بدو التماس نموده گفت: «به مقدونیه آمده، ما را امداد فرما.»

۳۲ آنگاه کلام خداوند را برای او و تمامی اهل خانه‌اش بیان کردند. ۳۳ پس ایشان را برداشته، در همان ساعت شب زخمهای ایشان را شست و خود و همه کسانش بی‌درنگ تعمید یافتند. ۳۴ و ایشان را به خانه خود درآورده، سفره‌ای پیش ایشان نهاد و با تمامی عیال خود به خدا ایمان آورده، شاد گردیدند.

۳۵ اما چون روز شد، حاکمان ماموران فرستاده، گفتند: «آن دو شخص را رها نما.» ۳۶ آنگاه داروغه پولس را از این سخنان آگاهانید که «حاکمان فرستاده‌اند تا رستگار شوید. پس الآن بیرون آمده، در صلح روانه شوید.» ۳۷ اما پولس بدیشان گفت: «ما را که مردمان رومی می‌باشیم، آشکارا و بی‌حجت زده، به زندان انداختند. آیا الآن ما را به پنهانی بیرون می‌نمایند؟ نئی، بلکه خود آمده، ما را بیرون بیاورند.» ۳۸ پس ماموران این سخنان را به حاکمان گفتند و چون شنیدند که رومی هستند بترسیدند ۳۹ و آمده، بدیشان التماس نموده، بیرون آوردند و خواهش کردند که از شهر بروند. ۴۰ آنگاه از زندان بیرون آمده، به خانه لیدیه شتافتند و با برادران ملاقات نموده و ایشان را نصیحت کرده، روانه شدند.

در تسالونیکي

و از آمفپولس و آپلونیه گذشته، به تسالونیکي رسیدند که در آنجا کنیسه یهود بود. ۲ پس پولس برحسب عادت خود، نزد ایشان داخل شده، در سه سبّت با ایشان از کتاب مباحثه می‌کرد ۳ و واضح و آشکار می‌ساخت که «لازم بود مسیح زحمت بیند و از مردگان

۱۹ اما چون آقایانش دیدند که از کسب خود مأیوس شدند، پولس و سیلاس را گرفته، در بازار نزد حکام کشیدند. ۲۰ و ایشان را نزد حاکمان حاضر ساخته، گفتند: «این دو شخص شهر ما را به شورش آورده‌اند و از یهود هستند، ۲۱ و رسومی را اعلام می‌نمایند که پذیرفتن و به جا آوردن آنها بر ما که رومیان هستیم، جایز نیست.» ۲۲ پس خلق بر ایشان هجوم آوردند و حاکمان جامه‌های ایشان را کنده، فرمودند ایشان را چوب بزنند. ۲۳ و چون ایشان را چوب بسیار زدند، به زندان افکندند و زندان‌بان را تأکید فرمودند که ایشان را محکم نگاه دارد. ۲۴ و چون او بدینطور امر یافت، ایشان را به زندان درونی انداخت و پایهای ایشان را در چوبی بستند.

۲۵ اما قریب به نصف شب، پولس و سیلاس دعا کرده، خدا را تسبیح می‌خواندند و زندانیان ایشان را می‌شنیدند. ۲۶ که ناگاه زلزله‌ای عظیم حادث گشت به ناگهان که بنیاد زندان به جنبش درآمد و ناگهان همه درها باز شد و زنجیرها از همه فرو ریخت. ۲۷ اما زندان‌بان بیدار شده، چون درهای زندان را گشوده دید، شمشیر خود را کشیده، خواست خود را بکشد زیرا گمان برد که زندانیان فرار کرده‌اند. ۲۸ اما پولس به آواز بلند صدا زده، گفت: «خود را ضرری مرسان زیرا که ما همه در اینجا هستیم.» ۲۹ پس چراغ طلب نموده، به اندرون جست و لرزان شده، نزد پولس و سیلاس افتاد. ۳۰ و ایشان را بیرون آورده، گفت: «ای آقایان، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟» ۳۱ گفتند: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت.»

ساعت برادران، پولس را به سوی دریا روانه کردند ولی سیلاس با تیموتائوس در آنجا توقف نمودند. ۱۵ و رهنمایان پولس او را به آتن آوردند و حکم برای سیلاس و تیموتائوس گرفته که به زودی هر چه تمام تر به نزد او آیند، روانه شدند.

در آتن

۱۶ اما چون پولس در آتن انتظار ایشان را می کشید، روح او در اندرونش مضطرب گشت چون دید که شهر از بتها پر است. ۱۷ پس در کنیسه با یهودیان و خداپرستان و در بازار، هر روزه با هر که ملاقات می کرد، مباحثه می نمود. ۱۸ اما بعضی از فلاسفه اپیکوریین و رواقیین با او روبرو شده، بعضی می گفتند: «این یاوه گو چه می خواهد بگوید؟» و دیگران گفتند: «ظاهراً واعظ به خدایان غریب است.» زیرا که ایشان را به عیسی و قیامت بشارت می داد. ۱۹ پس او را گرفته، به کوه مریخ بردند و گفتند: «آیا می توانیم یافت که این تعلیم تازه ای که تو می گویی چیست؟» ۲۰ چونکه سخنان غریب به گوش ما می رسانی. پس می خواهیم بدانیم از اینها چه مقصود است.» ۲۱ اما جمیع اهل آتن و غربای ساکن آنجا جز برای گفت و شنید درباره چیزهای تازه فراغتی نمی داشتند.

۲۲ پس پولس در وسط کوه مریخ ایستاده، گفت: «ای مردان آتن، شما را از هر جهت بسیار دیندار یافته ام، ۲۳ زیرا چون سیر کرده، معابد شما را نظاره می نمودم، مذهب می یافتم که بر آن، نام خدای ناشناخته نوشته بود. پس آنچه را شما ناشناخته می پرستید، من به شما اعلام

برخیزد و عیسی که خبر او را به شما می دهم، این مسیح است.» ۴ و بعضی از ایشان قبول کردند و با پولس و سیلاس متحد شدند و از یونانیان خداترس، گروهی عظیم و از زنان شریف، تعدادی زیاد. ۵ اما یهودیان بی ایمان حسد برده، چند نفر اشرا را از بازارها برداشته، خلق را جمع کرده، شهر را به شورش آوردند و به خانه یاسون تاخته، خواستند ایشان را در میان مردم ببرند. ۶ و چون ایشان را نیافتند، یاسون و چند برادر را نزد حکام شهر کشیدند و ندا می کردند که «آنانی که ربع مسکون را شورانیده اند، حال بدینجا نیز آمده اند.» ۷ و یاسون ایشان را پذیرفته است و همه اینها برخلاف احکام قیصر عمل می کنند و قابل بر این هستند که پادشاهی دیگر هست، یعنی عیسی.» ۸ پس خلق و حکام شهر را از شنیدن این سخنان مضطرب ساختند ۹ و از یاسون و دیگران کفالت گرفته، ایشان را رها کردند.

در بیریه

۱۰ اما برادران، بی درنگ در شب پولس و سیلاس را به سوی بیریه روانه کردند و ایشان بدانجا رسیده، به کنیسه یهود درآمدند. ۱۱ و اینها از اهل تسالونیکي نجیب تر بودند، چونکه در کمال رضامندی کلام را پذیرفتند و هر روز کتب را تفتیش می نمودند که آیا این همچنین است. ۱۲ پس بسیاری از ایشان ایمان آوردند و از زنان شریف یونانیه و از مردان، جمعی عظیم.

۱۳ اما چون یهودیان تسالونیکي فهمیدند که پولس در بیریه نیز به کلام خدا موعظه می کند، در آنجا هم رفته، خلق را شورانیدند. ۱۴ در

در قرنتس

و بعد از آن پولس از آتن روانه شده،
 به قرنتس آمد.^۲ و مرد یهودی آکیلا
 نام را که اهل پُنْتُس بود و از ایتالیا تازه رسیده
 بود و زنش پِرِسْکِلَه را یافت زیرا کَلُودِیوس فرمان
 داده بود که همه یهودیان از روم بروند. پس نزد
 ایشان آمد.^۳ و چونکه با ایشان همپیشه بود، نزد
 ایشان مانده، به کار مشغول شد؛ و کسب ایشان
 خیمه دوزی بود.^۴ و هر سَبْت در کنیسه مکالمه
 کرده، یهودیان و یونانیان را مجاب می ساخت.
 ۵ اما چون سیلاس و تیموتاؤس از مکادونیه
 آمدند، پولس در روح مجبور شده، برای یهودیان
 شهادت می داد که عیسی، مسیح است.^۶ ولی
 چون ایشان مخالفت نموده، کفر می گفتند:
 «دامن خود را بر ایشان افشانده، گفت: «خون
 شما بر سر شما است. من بری هستم. بعد از این
 به نزد امت ها می روم.»^۷ پس از آنجا نقل کرده،
 به خانه شخصی یُوشَس نام خداپرست آمد که
 خانه او متصل به کنیسه بود.^۸ اما کرسپس، رئیس
 کنیسه با تمامی اهل خانه اش به خداوند ایمان
 آوردند و بسیاری از اهل قرنتس چون شنیدند،
 ایمان آورده، تعمید یافتند.^۹ شبی خداوند در
 رؤیا به پولس گفت: «ترسان مباش، بلکه سخن
 بگو و خاموش مباش^{۱۰} زیرا که من با تو هستم و
 هیچ کس تو را اذیت نخواهد رسانید زیرا که مرا
 در این شهر خلق بسیار است.»
 ۱۱ پس مدت یک سال و شش ماه توقّف
 نموده، ایشان را به کلام خدا تعلیم می داد.^{۱۲} اما
 چون غالیون حاکم آخائیه بود، یهودیان یکدل
 شده، بر سر پولس تاخته، او را پیش مسند

می نمایم.^{۲۴} خدایی که جهان و آنچه در آن است
 آفرید، چونکه او مالک آسمان و زمین است، در
 هیکل های ساخته شده به دستها ساکن نمی باشد
 ۲۵ و از دست مردم خدمت کرده نمی شود که گویا
 محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات
 و نفس و جمیع چیزها می بخشد.^{۲۶} و هرامت
 انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی
 زمین مسکن گیرند و زمانهای معین و حدود
 مسکنهای ایشان را مقرر فرمود^{۲۷} تا خدا را
 طلب کنند که شاید او را تفحص کرده، بیابند، با
 آنکه از هیچ یکی از ما دور نیست.^{۲۸} زیرا که در او
 زندگی و حرکت و وجود داریم چنانکه بعضی از
 شعرا شما نیز گفته اند که از نسل او می باشیم.
 ۲۹ پس چون از نسل خدا می باشیم، نشاید گمان
 برد که الهیت شباهت دارد به طلا یا نقره یا
 سنگ منقوش به صنعت یا مهارت انسان.^{۳۰} پس
 خدا از زمانهای جهالت چشم پوشیده، الآن
 تمام خلق را در هر جا حکم می فرماید که توبه
 کنند.^{۳۱} زیرا روزی را مقرر فرمود که در آن ربع
 مسکون را به انصاف داوری خواهد نمود به آن
 مردی که معین فرمود و همه را دلیل داد به اینکه
 او را از مردگان برخیزانید.»
 ۳۲ چون ذکر قیامت مردگان شنیدند، بعضی
 تمسخر نمودند و بعضی گفتند: «مرتب دیگر
 در این امر از تو خواهیم شنید.»^{۳۳} و همچنین
 پولس از میان ایشان بیرون رفت.^{۳۴} اما چند
 نفر بدو پیوسته، ایمان آوردند که از جمله ایشان
 دیونیسئوس آریوپاغی بود و زنی که داترس نام
 داشت و بعضی دیگر با ایشان.

می گشت و همه شاگردان را استوار می نمود. ۲۴ اما شخصی یهود اِپُلَس نام از اهل اِسْکَنْدَرِیَه که مردی فصیح و در کتاب توانا بود، به اَفْسُس رسید. ۲۵ او در طریق خداوند تربیت یافته و در روح سرگرم بوده، درباره خداوند به دقت تکلم و تعلیم می نمود هر چند جز از تعمیم یحیی اطلاعاتی نداشت. ۲۶ همان شخص در کنیسه به دلیری سخن آغاز کرد. اما چون پَرِسْکَلَه و اکیلا او را شنیدند، نزد خود آوردند و به دقت تمام طریق خدا را بدو آموختند. ۲۷ پس چون او عزیمت سفر اَخَاتِیَه کرد، برادران او را ترغیب نموده، به شاگردان سفارش نامه ای نوشتند که او را بپذیرند. و چون بدانجا رسید، آنانی را که به وسیله فیض ایمان آورده بودند، کمک بسیار نمود، ۲۸ زیرا به قوّت تمام بر یهود اعلام دلیل می کرد و از کتب ثابت می نمود که عیسی، مسیح است.

در افسس

و چون اِپُلَس در قرنثس بود، ۱۹ پوُلُس در نواحی بالا گردش کرده، به اَفْسُس رسید. و در آنجا شاگرد چند یافته، ۲ بدیشان گفت: «آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟» به وی گفتند: «بلکه نشنیدیم که روح القدس هست!» ۳ بدیشان گفت: «پس به چه چیز تعمیم یافتید؟» گفتند: «به تعمیم یحیی.» ۴ پوُلُس گفت: «یحیی البته تعمیم توبه می داد و به قوم می گفت به آن کسی که بعد از من می آید ایمان بیاورید، یعنی به مسیح عیسی.» ۵ چون این را شنیدند به نام

حاکم بردند ۱۳ و گفتند: «این شخص مردم را اغوا می کند که خدا را برخلاف شریعت عبادت کنند.» ۱۴ چون پوُلُس خواست حرف زند، گالیون گفت: «ای یهودیان اگر ظلمی یا فسقی فاحش می بود، به راستی شرط عقل می بود که متحمل شما بشوم. ۱۵ ولی چون مسأله ای است درباره سخنان و نامها و شریعت شما، پس خود بفهمید. من در چنین امور نمی خواهم داوری کنم.» ۱۶ پس ایشان را از پیش مسند براند. ۱۷ و همه سوستانیس رئیس کنسیه را گرفته او را در مقابل مسند حاکم بزدند و گالیون را از این امور هیچ پروا نبود.

۱۸ اما پوُلُس بعد از آن، روزهای بسیار در آنجا توقّف نمود پس برادران را وداع نموده، به سوریه از راه دریای رفت و پَرِسْکَلَه و اکیلا همراه او رفتند. و در کَنخَرِیَه موی خود را چید چونکه نذر کرده بود. ۱۹ و چون به اَفْسُس رسید، آن دو نفر را در آنجا رها کرده، خود به کنیسه درآمده، با یهودیان مباحثه نمود. ۲۰ و چون ایشان خواهش نمودند که مدتی با ایشان بماند، قبول نکرد ۲۱ بلکه ایشان را وداع کرده، گفت که «من به هر صورت باید عید آینده را در اورشلیم صرف کنم. اما اگر خدا بخواهد، باز به نزد شما خواهم برگشت.» پس از اَفْسُس روانه شد ۲۲ و به قیصریه فرود آمده [به اورشلیم] رفت و کلیسا را تحیت نموده، به اَنطاکِیَه آمد.

سفر سوم بشارتی

۲۳ و مدتی در آنجا مانده، باز به سفر توجّه نمود و در مُلک غَلاطِیَه و فَرِیجِیَه جا به جا

ایس واقعہ بر جمیع یہودیان و یونانیان ساکن افسس مشہور گردید، ترس بر ہمہ ایشان طاری گشته، نام خداوند عیسی را مکرّم می داشتند. ۱۸ و بسیاری از آنانی که ایمان آورده بودند آمدند و به اعمال خود اعتراف کرده، آنها را فاش می نمودند. ۱۹ و جمعی از شعبده‌بازان کتب خویش را آورده، در حضور خلق سوزانیدند و چون قیمت آنها را حساب کردند، پنجاه هزار درہم بود. ۲۰ بدینطور کلام خداوند ترقی کرده قوت می گرفت.

۲۱ و بعد از تمام شدن این مقدمات، پولس در روح عزیمت کرد که از مکادونیه و آخائیه گذشته، به اورشلیم برود و گفت: «بعد از رفتن به آنجا روم را نیز باید دید.» ۲۲ پس دو نفر از همراهان خود، یعنی تیموتاؤس و آرستطوس را به مقدونیه روانه کرد و خود در آسیا چندی توقف نمود. ۲۳ در آن زمان آشوبی عظیم درباره طریقت بر پا شد. ۲۴ زیرا شخصی دیمتریوس نام زرگر که تصاویر بتکده از طامیس از نقره می ساخت و برای صنعتگران نفع خطیر پیدا می نمود، ایشان را و دیگرانی که در چنین پیشه اشتغال می داشتند، ۲۵ فراهم آورده، گفت: «ای مردمان شما آگاه هستید که از این شغل، فراخی رزق ما است. ۲۶ و دیده و شنیده‌اید که نه تنها در افسس، بلکه تقریباً در تمام آسیا این پولس خلق بسیاری را اغوا نموده، منحرف ساخته است و می گوید اینهایی که به دستها ساخته می شوند، خدایان نیستند. ۲۷ پس خطر است که نه فقط کسب ما از میان رود بلکه این هیکل خدای عظیم آرطامیس نیز حقیر شمرده شود و عظمت

خداوند عیسی تعمیم گرفتند، ۶ و چون پولس دست بر ایشان نهاد، روح القدس بر ایشان نازل شد و به زبانها متکلم گشته، نبوت کردند. ۷ و جمله آن مردمان تخمیناً دوازده نفر بودند.

۸ پس به کنیسه درآمد، مدت سه ماه به دلیری سخن می راند و در امور ملکوت خدا مباحثه می نمود و برهان قاطع می آورد. ۹ اما چون بعضی سخت دل گشته، ایمان نیاوردند و پیش روی خلق، طریقت را بد می گفتند، از ایشان کناره گزیده، شاگردان را جدا ساخت و هر روزه در مدرسه شخصی طیرانس نام مباحثه می نمود. ۱۰ و بدینطور دو سال گذشت به قسمی که تمامی اهل آسیا چه یهود و چه یونانی کلام خداوند عیسی را شنیدند. ۱۱ و خداوند از دست پولس معجزات غیر عادی به ظهور می رسانید، ۱۲ بطوری که از بدن او دستمالها و پیش بندها برده، بر مریضان می گذاردند و امراض از ایشان زایل می شد و ارواح پلید از ایشان اخراج می شدند.

۱۳ اما تنی چند از یہودیان دوره گرد عزیمه‌خوان بر آنانی که ارواح پلید داشتند، نام خداوند عیسی را خواندن گرفتند و می گفتند: «شما را به آن عیسی که پولس به او موعظه می کند قسم می دهیم!» ۱۴ و هفت نفر پسران اسکیاو رئیس کهنه یهود این کار می کردند. ۱۵ اما روح خبیث در جواب ایشان گفت: «عیسی را می شناسم و پولس را می دانم. اما شما کیستید؟» ۱۶ و آن مرد که روح پلید داشت بر ایشان جست و بر ایشان زور آورده، غلبه یافت به حدی که از آن خانه عریان و مجروح فرار کردند. ۱۷ چون

مقرر است و داوران معین هستند. با همدیگر مرافعه باید کرد. ۳۹ و اگر در امری دیگر طالب چیزی باشید، در محکمه شرعی فیصل خواهد پذیرفت. ۴۰ زیرا در خطیریم که در خصوص فتنه امروز از ما بازخواست شود چونکه هیچ علتی نیست که درباره آن عذری برای این ازدحام توانیم آورد. ۴۱ این را گفته، جماعت را متفرق ساخت.

در مقدونیه و یونان

و بعد از تمام شدن این آشوب، پولس ۲۰ شاگردان را طلبیده، ایشان را وداع نمود و به سمت مقدونیه روانه شد. ۲ و در آن نواحی سیر کرده، اهل آنجا را نصیحت بسیار نمود و به یونان آمد. ۳ و سه ماه توقف نمود و چون عزم سفر سوریه کرد و یهودیان در کمین وی بودند، اراده نمود که از راه مقدونیه مراجعت کند. ۴ و سوپاترُس از اهل بیریه و آرسترخُس و سکنُدُس از اهل تسالونیکه و غایوس از درَبه و تیموتائوس و از مردم آسیا تیخیکس و تروفیمُس تا به آسیا همراه او رفتند. ۵ و ایشان پیش رفته، در تروآس منتظر ما شدند. ۶ و اما ما بعد از ایام فطیر از فیلیپی به کشتی سوار شدیم و بعد از پنج روز به تروآس نزد ایشان رسیده، در آنجا هفت روز ماندیم.

زنده کردن ایتیخس

۷ و در اوّل هفته، چون شاگردان برای شکستن نان جمع شدند و پولس در فردای آن روز عازم سفر بود، برای ایشان موعظه می کرد و سخن

وی که تمام آسیا و ربع مسکون او را می پرستند برطرف شود. ۲۸ چون این را شنیدند، از خشم پرگشته، فریاد کرده، می گفتند که «بزرگ است آرطامیس افسُسیان.» ۲۹ و تمامی شهر به شورش آمده، همه متفقاً به تماشاخانه تاختند و غایوس و آرسترخُس را که از اهل مکادونیه و همراهان پولس بودند با خود می کشیدند. ۳۰ اما چون پولس اراده نمود که به میان مردم درآید، شاگردان او را نگذاشتند. ۳۱ و بعضی از رؤسای آسیا که او را دوست می داشتند، نزد او فرستاده، خواهش نمودند که خود را به تماشاخانه نسیپارد. ۳۲ و هر یکی صدایی متفاوت می کردند زیرا که جماعت آشفته بود و اکثر نمی دانستند که برای چه جمع شده اند. ۳۳ پس اسکندر را از میان خلق کشیدند که یهودیان او را پیش انداختند و اسکندر به دست خود اشاره کرده، خواست برای خود پیش مردم حجت بیاورد. ۳۴ اما چون دانستند که یهودی است همه به یک آواز قریب به دو ساعت ندا می کردند که بزرگ است آرطامیس افسُسیان.»

۳۵ پس از آن متصدی شهر خلق را ساکت گردانیده، گفت: «ای مردان افسُسی، کیست که نمی داند که شهر افسُسیان ارطامیس خدای عظیم و آن صنمی را که از مشتری نازل شد پرستش می کند؟ ۳۶ پس چون این امور را نتوان انکار کرد، شما می باید آرام باشید و هیچ کاری به تعجیل نکنید. ۳۷ زیرا که این اشخاص را آوردید که نه تاراج کنندگان هیکل اند و نه به خدای شما بد گفته اند. ۳۸ پس هر گاه دیمتریوس و همکاران وی ادعایی بر کسی دارند، ایام قضا

هر وقت با شما به سر می‌بردم؛^{۱۹} که با کمال فروتنی و اشکهای بسیار و امتحانهایی که از حیل‌های یهود بر من عارض می‌شد، به خدمت خداوند مشغول می‌بودم.^{۲۰} و چگونگی چیزی را از آنچه برای شما مفید باشد، دریغ نداشتم بلکه آشکارا و خانه به خانه شما را اخبار و تعلیم می‌نمودم.^{۲۱} و به یهودیان و یونانیان نیز از توبه به سوی خدا و ایمان به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می‌دادم.^{۲۲} و اینک، الآن در روح بسته شده، به اورشلیم می‌روم و از آنچه در آنجا بر من واقع خواهد شد، اطلاعی ندارم.^{۲۳} جز اینکه روح القدس در هر شهر شهادت داده، می‌گوید که بندها و زحمات برایم مهیا است.^{۲۴} اما این چیزها را به هیچ می‌شمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی‌دارم تا دور خود را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام که به بشارت فیض خدا شهادت دهم.^{۲۵} و اکنون این را می‌دانم که جمیع شما که در میان شما گشته و به ملکوت خدا موعظه کرده‌ام، دیگر روی مرا نخواهید دید.^{۲۶} پس امروز از شما گواهی می‌طلبم که من از خون همه بری هستم،^{۲۷} زیرا که از اعلام نمودن شما به تمامی اراده خدا کوتاهی نکردم.^{۲۸} پس نگاه دارید خویش‌تان و تمامی آن‌گله را که روح القدس شما را بر آن اُسْقُف مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آن را به خون خود خریده است.^{۲۹} زیرا من می‌دانم که بعد از رحلت من، گرگان درنده به میان شما در خواهند آمد که بر گله ترحم نخواهند نمود،^{۳۰} و از میان خود شما مردمانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهند گفت

او تا نصف شب طول کشید.^۸ و در بالاخانه‌ای که جمع بودیم، چراغ بسیار بود.^۹ ناگاه جوانی که اَفْتیخس نام داشت، نزد دریچه نشسته بود که خواب سنگین او را در ربود و چون پوئس کلام را طول می‌داد، خواب بر او مستولی گشته، از طبقه سوم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند.^{۱۰} آنگاه پوئس به زیر آمده، بر او افتاد و وی را در آغوش کشیده، گفت: «مضطرب مباشید زیرا که جان او در اوست.»^{۱۱} پس بالا رفته و نان را شکسته، خورد و تا طلوع فجر گفتگوی بسیار کرده، همچنین روانه شد.^{۱۲} و آن جوان را زنده بردند و تسلی عظیم پذیرفتند.

وداع با رهبران افسس

^{۱۳} اما ما به کشتی سوار شده، به آسوس پیش رفتیم که از آنجا می‌بایست پوئس را برداریم که بدینطور قرار داد زیرا خواست تا آنجا پیاده رود.^{۱۴} پس چون در آسوس او را ملاقات کردیم، او را برداشته، به مِتیلینی آمدیم.^{۱۵} و از آنجا به دریا کوچ کرده، روز دیگر به مقابل خِیوس رسیدیم و روز سوم به ساموس وارد شدیم و در تِروِجیلیون توقف نموده، روز دیگر وارد میلیتس شدیم.^{۱۶} زیرا که پوئس عزم داشت که از محاذی اَفْسُس بگذرد، مبادا او را در آسیا درنگی پیدا شود، چونکه تعجیل می‌کرد که اگر ممکن شود تا روز پنطیکاست به اورشلیم برسد.

^{۱۷} پس از میلیتس به اَفْسُس فرستاده، کشیشان کلیسا را طلبید.^{۱۸} و چون به نزدش حاضر شدند، ایشان را گفت: «بر شما معلوم است که از روز اول که وارد آسیا شدم، چطور

آنجا ماندیم و ایشان به الهام روح به پولس گفتند که به اورشلیم نرود.^۵ و چون آن روزها را به سر بردیم، روانه گشتیم و همه با زنان و اطفال تا بیرون شهر ما را مشایعت نمودند و به کناره دریا زانو زده، دعا کردیم.^۶ پس یکدیگر را وداع کرده، به کشتی سوار شدیم و ایشان به خانه‌های خود برگشتند.

^۷ و ما سفر دریا را به انجام رسانیده، از صُور به پتولامیس رسیدیم و برادران را سلام کرده، با ایشان یک روز ماندیم.^۸ در فردای آن روز، از آنجا روانه شده، به قیصریه آمدیم و به خانه فیلیپس مبشر که یکی از آن هفت بود درآمده، نزد او ماندیم.^۹ و او را چهار دختر باکره بود که نبوت می‌کردند.

^{۱۰} و چون روز چند در آنجا ماندیم، نبی‌ای آغابوس نام از یهودیه رسید،^{۱۱} و نزد ما آمده، کمر بند پولس را گرفته و دستها و پایهای خود را بسته، گفت: «روح القدس می‌گوید که یهودیان در اورشلیم صاحب این کمر بند را به همینطور بسته، او را به دستهای اُمّت‌ها خواهند سپرد.»

^{۱۲} پس چون این را شنیدیم، ما و اهل آنجا التماس نمودیم که به اورشلیم نرود.^{۱۳} پولس جواب داد: «چه می‌کنید که گریان شده، دل مرا می‌شکنید زیرا من مستعدم که نه فقط قید شوم بلکه تا در اورشلیم بمیرم به‌خاطر نام خداوند عیسی.»^{۱۴} چون او نشنید خاموش شده، گفتیم: «آنچه اراده خداوند است بشود.»

^{۱۵} و بعد از آن ایام تدارک سفر دیده، متوجه اورشلیم شدیم.^{۱۶} و تنی چند از شاگردان قیصریه همراه آمده، ما را نزد شخصی مناسون

تا شاگردان را در عقب خود بکشند.^{۳۱} بنابراین بیدار باشید و به یاد آورید که مدت سه سال شبانه‌روز از تنبیه نمودن هر یکی از شما با اشکها باز نایستادم.^{۳۲} و اکنون ای برادران شما را به خدا و به کلام فیض او می‌سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع مقدّسین شما را میراث بخشند.^{۳۳} نقره یا طلا یا لباس کسی را طمع نورزیدم،^{۳۴} بلکه خود می‌دانید که همین دستها در رفع احتیاج خود و رفقای خدمت می‌کرد.^{۳۵} این همه را به شما نمودم که می‌باید چنین مشقّت کشیده، ضعفا را دستگیری نمایید و کلام خداوند عیسی را به‌خاطر دارید که او گفت دادن از گرفتن فرخنده است.»

^{۳۶} این بگفت و زانو زده، با همگی ایشان دعا کرد.^{۳۷} و همه گریه بسیار کردند و برگردن پولس آویخته، او را می‌بوسیدند.^{۳۸} و بسیار متالم شدند خصوصاً برای آن سخنی که گفت: «بعد از این روی مرا نخواهید دید.» پس او را تا به کشتی مشایعت نمودند.

بسوی اورشلیم

۲۱ و چون از ایشان هجرت نمودیم، سفر دریا کردیم و به راه راست به کوس آمدیم و روز دیگر به رودس و از آنجا به پاترا.^۲ و چون کشتی‌ای یافتیم که عازم فینیقیّه بود، بر آن سوار شده، کوچ کردیم.^۳ و قبرس را به نظر آورده، آن را به طرف چپ رها کرده، به سوی سوریه رفتیم و در صُور فرود آمدیم زیرا که در آنجا می‌بایست بار کشتی را فرود آورند.^۴ پس شاگردی چند پیدا کرده، هفت روز در

نام که از اهل قَیْرَس و شاگرد قدیمی بود، آوردند تا نزد او منزل نماییم.

از تکمیل ایام طهارت اطلاع داد تا هدیه‌ای برای هر یک از ایشان بگذارند.

در اورشلیم

۱۷ و چون وارد اورشلیم گشتیم، برادران ما را به خشنودی پذیرفتند. ۱۸ و در روز دیگر، پولس ما را برداشته، نزد یعقوب رفت و همه کشیشان حاضر شدند. ۱۹ پس ایشان را سلام کرده، آنچه خدا به وسیله خدمت او در میان امت‌ها به عمل آورده بود، مفصلاً گفت. ۲۰ ایشان چون این را شنیدند، خدا را تمجید نموده، به وی گفتند: ای برادر، آگاه هستی که چند هزارها از یهودیان ایمان آورده‌اند و جمیعاً در شریعت غیورند. ۲۱ و درباره تو شنیده‌اند که همه یهودیان را که در میان امت‌ها می‌باشند، تعلیم می‌دهی که از موسی انحراف نمایند و می‌گویی نباید اولاد خود را مختون ساخت و به سنن رفتار نمود. ۲۲ پس چه باید کرد؟ البته جماعت جمع خواهند شد زیرا خواهند شنید که تو آمده‌ای. ۲۳ پس آنچه به تو گوییم به عمل آور، چهار مرد نزد ما هستند که بر ایشان نذری هست. ۲۴ پس ایشان را برداشته، خود را با ایشان تطهیر نما و خرج ایشان را بده که سر خود را بتراشند تا همه بدانند که آنچه درباره تو شنیده‌اند اصلی ندارد بلکه خود نیز در محافظت شریعت سلوک می‌نمایند. ۲۵ اما درباره آنانی که از امت‌ها ایمان آورده‌اند، ما فرستادیم و حکم کردیم که از قربانی‌های بت و خون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیز نمایند. ۲۶ پس پولس آن اشخاص را برداشته، روز دیگر با ایشان طهارت کرده، به هیکل درآمد و

گرفتار شدن پولس

۲۷ و چون هفت روز نزدیک به انجام رسید، یهودی‌ای چند از آسیا او را در هیکل دیده، تمامی قوم را به شورش آوردند و دست بر او انداخته، ۲۸ فریاد برآوردند که «ای مردان اسرائیلی، امداد کنید! این است آن کس که برخلاف امت و شریعت و این مکان در هر جا همه را تعلیم می‌دهد. بلکه چند یونانی را نیز به هیکل درآورده، این مکان مقدس را کثیف نموده است.» ۲۹ زیرا قبل از آن تروفیْمُس افسسی را با وی در شهر دیده بودند و فکر می‌کردند که پولس او را به هیکل آورده بود. ۳۰ پس تمامی شهر به حرکت آمد و خلق ازدحام کرده، پولس را گرفتند و از هیکل بیرون کشیدند و بی‌درنگ درها را بستند. ۳۱ و چون قصد قتل او می‌کردند، خبر به سرگرد سپاه رسید که تمامی اورشلیم به شورش آمده است. ۳۲ او بی‌درنگ سپاه و استوارها را برداشته، بر سر ایشان تاخت. پس ایشان به مجرد دیدن سرگرد و سپاهیان، از زدن پولس دست برداشتند. ۳۳ چون سرگرد رسید، او را گرفته، فرمان داد تا او را بدو زنجیر ببندند و پرسید که «این کیست و چه کرده است؟» ۳۴ اما بعضی از آن گروه به سخنی و بعضی به سخنی دیگر صدا می‌کردند. و چون او به سبب شورش، حقیقت امر را نتوانست فهمید، فرمود تا او را به قلعه بیاورند. ۳۵ و چون به زینه رسید، اتفاق افتاد که

دمشق شدم تا آنانی را نیز که در آنجا باشند قید کرده، به اورشلیم آورم تا سزا یابند. ۶ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسیدم، قریب به ظهر ناگاه نوری عظیم از آسمان گرد من درخشید. ۷ پس بر زمین افتاده، هاتفی را شنیدم که به من می‌گوید: "ای شائول، ای شائول، چرا بر من جفا می‌کنی؟" ۸ من جواب دادم: "خداوندا تو کیستی؟" او مرا گفت، من آن عیسی ناصری هستم که تو بر وی جفا می‌کنی. ۹ و همراهان من نور را دیده، ترسان گشتند ولی آواز آن کس را که با من سخن گفت نشنیدند. ۱۰ گفتم: "خداوندا چه کنم؟" خداوند مرا گفت: "برخاسته، به دمشق برو که در آنجا تو را مطلع خواهند ساخت از آنچه برایت مقرر است که بکنی." ۱۱ پس چون از ابهت آن نور نابینا گشتم، رفقایم دست مرا گرفته، به دمشق رسانیدند. ۱۲ آنگاه شخصی متقی به حسب شریعت، حنّانیا نام که نزد همه یهودیان ساکن آنجا نیک‌نام بود، ۱۳ به نزد من آمده و ایستاده، به من گفت: "ای برادر شائول، بینا شو؛" که در همان ساعت بر وی نگریدم. ۱۴ او گفت: "خدای پدران ما تو را برگزید تا اراده او را بدانی و آن عادل را ببینی و از زبانش سخنی بشنوی. ۱۵ زیرا از آنچه دیده و شنیده‌ای نزد جمیع مردم شاهد بر او خواهی شد. ۱۶ و حال چرا تأخیر می‌نمایی؟ برخیز و تعمید بگیر و نام خداوند را خوانده، خود را از گناهانت غسل ده." ۱۷ و چون به اورشلیم برگشتم، در هیکل دعا می‌کردم، بیخود شدم. ۱۸ پس او را دیدم که به من می‌گوید: "بشتاب و از اورشلیم به زودی روانه شو زیرا که شهادت تو را در حق

لشکریان به سبب ازدحام مردم او را برگرفتند، ۳۶ زیرا گروهی کثیر از خلق از عقب او افتاده، صدا می‌زدند که «او را هلاک کن!»

۳۷ چون نزدیک شد که پولس را به قلعه درآورند، او به سرگرد گفت: «آیا اجازت است که به تو چیزی گویم؟» گفت: «آیا زبان یونانی را می‌دانی؟» ۳۸ مگر تو آن مصری نیستی که چندی پیش از این فتنه برانگیخته، چهار هزار مرد قتال را به بیابان برد؟» ۳۹ پولس گفت: «من مرد یهودی هستم از طرسوس قیلیقیه، شهری که بی‌نام و نشان نیست و خواهش آن دارم که مرا اجازه فرمایی تا به مردم سخن گویم.» ۴۰ چون اجازه یافت، بر زینه ایستاده، به دست خود به مردم اشاره کرد؛ و چون آرامی کامل پیدا شد، ایشان را به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت:

سخنان پولس

۲۲ ای برادران عزیز و پدران، حجتی را که الآن پیش شما می‌آورم بشنوید. ۲ چون شنیدند که به زبان عبرانی با ایشان تکلم می‌کند، بیشتر خاموش شدند. پس گفت: ۳ «من مرد یهودی هستم، متولد طرسوس قیلیقیه، اما تربیت یافته بودم در این شهر در خدمت غمالائیل و در دقایق شریعت اجداد متعلم شده، درباره خدا غیور می‌بودم، چنانکه همگی شما امروز می‌باشید. ۴ و این طریقت را تا به قتل مزاحم می‌بودم به نوعی که مردان و زنان را بند نهاده، به زندان می‌انداختم، ۵ چنانکه رئیس کَهَنَه و تمام اهل شورا به من شهادت می‌دهند که از ایشان نامه‌ها برای برادران گرفته، عازم

فرمود تا رؤسای کَهَنَه و تمامی اهل شورا حاضر شوند و پوئس را پایین آورده، در میان ایشان برپا داشت.

پوئس در حضور اهل شورا

پس پوئس به اهل شورا نیک نگریسته، گفت: «ای برادران، من تا امروز با کمال ضمیر صالح در خدمت خدا رفتار کرده‌ام.»

۲ آنگاه حنّانیا، رئیس کَهَنَه، حاضران را فرمود تا به دهانش زنند. ۳ پوئس بدو گفت: «خدا تو را خواهد زد، ای دیوار سفیدشده! تو نشسته‌ای تا مرا برحسب شریعت داوری کنی و به ضدّ شریعت حکم به زدنم می‌کنی؟» ۴ حاضران گفتند: «آیا رئیس کَهَنَه خدا را دشنام می‌دهی؟» ۵ پوئس گفت: «ای برادران، ندانستم که رئیس کَهَنَه است، زیرا مکتوب است حاکم قوم خود را بد مگوی.» ۶ چون پوئس فهمید که بعضی از صدوقیان و بعضی از فریسیانند، در مجلس ندا در داد که «ای برادران، من فریسی، پسر فریسی هستم و برای امید و قیامت مردگان از من بازپرس می‌شود.» ۷ چون این را گفت، در میان فریسیان و صدوقیان منازعه برپا شد و جماعت دو فرقه شدند، ۸ زیرا که صدوقیان منکر قیامت و ملائکه و ارواح هستند اما فریسیان قائل به هر دو. ۹ پس غوغای عظیم برپا شد و کاتبان از فرقه فریسیان برخاسته مخاصمه نموده، می‌گفتند که «در این شخص هیچ بدی نیافته‌ایم و اگر روحی یا فرشته‌ای با او سخن گفته باشد با خدا جنگ نباید نمود.» ۱۰ و چون منازعه زیادتر می‌شد،

من نخواهند پذیرفت. ۱۹ من گفتم: «خداوندا، ایشان می‌دانند که من در هر کنیسه مؤمنین تو را حبس کرده، می‌زدم؛ ۲۰ و هنگامی که خون شهید تو استیفان را می‌ریختند، من نیز ایستاده، رضا بدان دادم و جامه‌های قاتلان او را نگاه می‌داشتم.» ۲۱ او به من گفت: «روانه شو زیرا که من تو را به سوی آمت‌های بعید می‌فرستم.» ۲۲ پس تا این سخن بدو گوش گرفتند؛ آنگاه آواز خود را بلند کرده، گفتند: «چنین شخص را از روی زمین بردار که زنده ماندن او جایز نیست!» ۲۳ و چون غوغا نموده و جامه‌های خود را افشانده، خاک به هوا می‌ریختند، ۲۴ سرگرد فرمان داد تا او را به قلعه درآوردند و فرمود که او را به تازیانه امتحان کنند تا بفهمد که به چه سبب اینقدر بر او فریاد می‌کردند. ۲۵ و وقتی که او را به ریسمانها می‌بستند، پوئس به استواری که حاضر بود گفت: «آیا بر شما جایز است که مردی رومی را بی حجت هم تازیانه زنید؟» ۲۶ چون استوار این را شنید، نزد سرگرد رفته، او را خبر داده، گفت: «چه می‌خواهی بکنی زیرا این شخص رومی است؟» ۲۷ پس سرگرد آمده، به وی گفت: «مرا بگو که تو رومی هستی؟» گفت: «بلی!» ۲۸ سرگرد جواب داد: «من این حقوق را به مبلغی خطیر تحصیل کردم!» پوئس گفت: «اما من در آن مولود شدم.» ۲۹ در ساعت آنانی که قصد تفتیش او داشتند، دست از او برداشتند و سرگرد ترسان گشت چون فهمید که رومی است از آن سبب که او را بسته بود. ۳۰ بامدادان چون خواست درست بفهمد که یهودیان به چه علت مدعی او می‌باشند، او را از زندان بیرون آورده،

اراده دارند در حقّ او زیادتر تفتیش نمایند.
 ۲۱ پس خواهش ایشان را اجابت مفرما زیرا که
 بیشتر از چهل نفر از ایشان در کمین وی اند و
 به سوگند عهد بسته‌اند که تا او را نکشند چیزی
 نخورند و نباشامند و الآن مستعد و منتظر وعده
 تو می‌باشند.» ۲۲ سرگرد آن جوان را مرخص
 فرموده، قدغن نمود که «به هیچ کس مگو که مرا
 از این راز مطلع ساختی.»

۲۳ پس دو نفر از استواران را طلبیده، فرمود
 که «دویست سپاهی و هفتاد سوار و دویست
 نیزه‌دار در ساعت سوم از شب حاضر سازید تا به
 قیصریه بروند.» ۲۴ و مرکبی حاضر کنید تا پولس
 را سوار کرده، او را به سلامتی به نزد فلیکس
 حاکم برسانند.» ۲۵ و نامه‌ای بدین مضمون
 نوشت: ۲۶ «کلودیوس لیسپاس، به حاکم گرامی
 فلیکس سلام می‌رساند. ۲۷ یهودیان این شخص
 را گرفته، قصد قتل او داشتند. پس با سپاه رفته،
 او را از ایشان گرفتم، چون دریافت کرده بودم که
 رومی است. ۲۸ و چون خواستم بفهمم که به چه
 سبب بر وی شکایت می‌کنند، او را به مجلس
 ایشان درآوردم. ۲۹ پس یافتم که در مسائل
 شریعت خود از او شکایت می‌دارند، ولی هیچ
 شکوه‌ای مستوجب قتل یا بند نمی‌دارند. ۳۰ و
 چون خبر یافتم که یهودیان قصد کمین‌سازی
 برای او دارند، بی‌درنگ او را نزد تو فرستادم
 و مدعیان او را نیز فرمودم تا در حضور تو بر او
 ادعا نمایند و السلام.»

۳۱ پس سپاهیان چنانکه مأمور شدند، پولس
 را در شب برداشته، به آنتیپاتریس رسانیدند. ۳۲ و
 بامدادان سواران را گذاشته که با او بروند، خود

سرگرد ترسید که مبادا پولس را بدرند. پس
 فرمود تا سپاهیان پایین آمده، او را از میانشان
 برداشته، به قلعه درآوردند.

۱۱ و در شب همان روز خداوند نزد او آمده،
 گفت: «ای پولس خاطر جمع باش زیرا چنانکه
 در اورشلیم در حق من شهادت دادی، همچنین
 باید در روم نیز شهادت دهی.»

۱۲ و چون روز شد، یهودیان با یکدیگر عهد
 بسته، بر خویشتن لعن کردند که تا پولس را
 نکشند، نخورند و ننوشند. ۱۳ و آنانی که درباره
 این، هم‌قسم شدند، زیاده از چهل نفر بودند.

۱۴ اینها نزد رؤسای کهنه و مشایخ رفته، گفتند:
 «بر خویشتن لعنت سخت کردیم که تا پولس را
 نکشیم چیزی نچشیم. ۱۵ پس الآن شما با اهل
 شورا، سرگرد را اعلام کنید که او را نزد شما
 بیاورد که گویا اراده دارید در احوال او نیکوتر
 تحقیق نمایید؛ و ما حاضر هستیم که قبل از
 رسیدنش او را بکشیم.» ۱۶ اما خواهرزاده
 پولس از کمین ایشان اطلاع یافته، رفت و به
 قلعه درآمده، پولس را آگاهانید. ۱۷ پولس یکی
 از استواران را طلبیده، گفت: «این جوان را نزد
 سرگرد ببر زیرا خبری دارد که به او بگوید.»
 ۱۸ پس او را برداشته، به حضور سرگرد رسانیده،
 گفت: «پولس زندانی مرا طلبیده، خواهش کرد
 که این جوان را به خدمت تو بیاورم، زیرا چیزی
 دارد که به تو عرض کند.» ۱۹ پس سرگرد دستش
 را گرفته، به خلوت برد و پرسید: «چه چیز است
 که می‌خواهی به من خبر دهی؟» ۲۰ عرض کرد:
 «یهودیان متفق شده‌اند که از تو خواهش کنند
 تا پولس را فردا به مجلس شورا درآوری که گویا

به قلعه برگشتند. ۳۳ و چون ایشان وارد قیصریه شدند، نامه را به حاکم سپردند و پولس را نیز نزد او حاضر ساختند. ۳۴ پس حاکم نامه را ملاحظه فرموده، پرسید که از کدام ولایت است. چون دانست که از قیلیقیه است، ۳۵ گفت: «چون مدعیان تو حاضر شوند، سخن تو را خواهم شنید.» و فرمود تا او را در سرای هیرودیس نگاه دارند.

با او متفق شده گفتند که چنین است. ۱۰ چون حاکم به پولس اشاره نمود که سخن بگویند، او جواب داد: «از آن رو که می‌دانم سالهای بسیار است که تو حاکم این قوم می‌باشی، به خشنودی وافر حجت درباره خود می‌آورم. ۱۱ زیرا تو می‌توانی دانست که زیاده از دوازده روز نیست که من برای عبادت به اورشلیم رفتم، ۱۲ و مرا نیافتند که در هیکل باکسی مباحثه کنم و نه در کنایس یا شهر که خلق را به شورش آورم. ۱۳ و هم آنچه الآن بر من ادعا می‌کنند، نمی‌تواند اثبات نمایند. ۱۴ اما این را نزد تو اقرار می‌کنم که به طریقتی که بدعت می‌گویند، خدای پدران را عبادت می‌کنم و به آنچه در تورات و انبیا مکتوب است معتقدم، ۱۵ و به خدا امیدوارم چنانکه ایشان نیز قبول دارند که قیامت مردگان از عادلان و ظالمان نیز خواهد شد. ۱۶ و خود را در این امر ریاضت می‌دهم تا پیوسته ضمیر خود را به سوی خدا و مردم بی‌لغزش نگاه دارم. ۱۷ و بعد از سالهای بسیار آدمم تا صدقات و هدایا برای قوم خود بیاورم. ۱۸ و در این امور چند نفر از یهودیان آسیا مرا در هیکل مطهر یافتند بدون آشوب یا شورش. ۱۹ و ایشان می‌بایست نیز در اینجا نزد تو حاضر شوند تا اگر حرفی بر من دارند ادعا کنند. ۲۰ یا اینان خود بگویند اگر گناهی از من یافتند وقتی که در حضور اهل شورا ایستاده بودم، ۲۱ مگر آن یک سخن که در میان ایشان ایستاده، بدان ندا کردم که درباره قیامت مردگان از من امروز پیش شما باز پرس می‌شود.»

۲۲ آنگاه فلیکس چون از طریقت نیکوتر

و بعد از پنج روز، حنّانیای رئیس کهنه با مشایخ و خطیبی تروتلس نام رسیدند و شکایت از پولس نزد حاکم آوردند. ۲ و چون او را احضار فرمود، تروتلس آغاز ادعا نموده، گفت: «چون از وجود تو در آسایش کامل هستیم و احسانات عظیمه از تدابیر تو بدین قوم رسیده است، ای فلیکس گرامی، ۳ در هر جا و در هر وقت این را در کمال شکرگزاری می‌پذیریم. ۴ و اما تا تو را زیاده مُصدّع نشوم، مستدعی هستم که از راه نوازش مختصراً عرض ما را بشنوی. ۵ زیرا که این شخص را مفسد و فتنه‌انگیز یافته‌ایم در میان همه یهودیان ساکن ربع مسکون و از پیشوایان بدعت نصاری. ۶ و چون او خواست هیکل را کثیف سازد، او را گرفته، اراده داشتیم که به قانون شریعت خود بر او دآوری نماییم. ۷ ولی لیسایس سرگرد آمده، او را به زور بسیار از دستهای ما بیرون آورد، ۸ و فرمود تا مدعیانش نزد تو حاضر شوند؛ و از او بعد از امتحان می‌توانی دانست حقیقت همه این اموری که ما بر او ادعا می‌کنیم.» ۹ و یهودیان نیز

محاكمه در حضور فلیکس

۲۴ و بعد از پنج روز، حنّانیای رئیس کهنه با مشایخ و خطیبی تروتلس نام رسیدند و شکایت از پولس نزد حاکم آوردند. ۲ و چون او را احضار فرمود، تروتلس آغاز ادعا نموده، گفت: «چون از وجود تو در آسایش کامل هستیم و احسانات عظیمه از تدابیر تو بدین قوم رسیده است، ای فلیکس گرامی، ۳ در هر جا و در هر وقت این را در کمال شکرگزاری می‌پذیریم. ۴ و اما تا تو را زیاده مُصدّع نشوم، مستدعی هستم که از راه نوازش مختصراً عرض ما را بشنوی. ۵ زیرا که این شخص را مفسد و فتنه‌انگیز یافته‌ایم در میان همه یهودیان ساکن ربع مسکون و از پیشوایان بدعت نصاری. ۶ و چون او خواست هیکل را کثیف سازد، او را گرفته، اراده داشتیم که به قانون شریعت خود بر او دآوری نماییم. ۷ ولی لیسایس سرگرد آمده، او را به زور بسیار از دستهای ما بیرون آورد، ۸ و فرمود تا مدعیانش نزد تو حاضر شوند؛ و از او بعد از امتحان می‌توانی دانست حقیقت همه این اموری که ما بر او ادعا می‌کنیم.» ۹ و یهودیان نیز

شود، بر او ادعا نمایند.»
 ۶ و چون بیشتر از ده روز در میان ایشان توقّف کرده بود، به قیصریه آمد و بامدادان بر مسند حکومت برآمده، فرمود تا پولس را حاضر سازند.
 ۷ چون او حاضر شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند، به گرد او ایستاده، شکایتهای بسیار و گران بر پولس آوردند ولی اثبات نتوانستند کرد.
 ۸ او جواب داد که «نه به شریعت یهود و نه به هیکل و نه به قیصر هیچ گناه کرده‌ام.»
 ۹ اما چون فستوس خواست بر یهود منت نهد، در جواب پولس گفت: «آیا می‌خواهی به اورشلیم آبی تا در آنجا در این امور به حضور من حکم شود؟»
 ۱۰ پولس گفت: «در محکمه قیصر ایستاده‌ام که در آنجا می‌باید محاکمه من بشود. به یهود هیچ ظلمی نکردم، چنانکه تو نیز نیکو می‌دانی.
 ۱۱ پس هر گاه ظلمی یا عملی مستوجب قتل کرده باشم، از مردن دریغ ندارم. اما اگر هیچ یک از این شکایتهایی که اینها بر من می‌آورند اصلی ندارد، کسی نمی‌تواند مرا به ایشان سپارد. به قیصر رفع دعوی می‌کنم.»
 ۱۲ آنگاه فستوس بعد از مکالمه با اهل شورا جواب داد: «آیا به قیصر رفع دعوی کردی؟ به حضور قیصر خواهی رفت.»
 ۱۳ و بعد از مرور ایام چند، آگریپاس پادشاه و بر نیکی برای تحیت فستوس به قیصریه آمدند.
 ۱۴ و چون روزی بسیار در آنجا توقّف نمودند، فستوس برای پادشاه، مقدمه پولس را بیان کرده، گفت: «مردی است که فلیکس او را در بند گذاشته است،
 ۱۵ که در باره او وقتی که به اورشلیم آمدم، رؤسای کهنه و مشایخ یهود مرا خبر دادند و خواهش نمودند که بر

آگاهی داشت، امر ایشان را تأخیر انداخته، گفت: «چون لیسایس سرگرد آید، حقیقت امر شما را دریافت خواهم کرد.»
 ۲۳ پس استوار را فرمان داد تا پولس را نگاه دارد و او را آزادی دهد و احدی از خویشانش را از خدمت و ملاقات او منع نکند.
 ۲۴ و بعد از روزی چند فلیکس با همسر خود کُرَسِلا که زنی یهودی بود، آمده پولس را طلبیده، سخن او را درباره ایمان مسیح شنید.
 ۲۵ و چون او درباره عدالت و پرهیزکاری و داوری آینده خطاب می‌کرد، فلیکس ترسان گشته، جواب داد که «اکنون برو چون فرصت کنم تو را باز خواهم خواند.»
 ۲۶ و نیز امید می‌داشت که پولس او را نقدی بدهد تا او را آزاد سازد و از این جهت مکرراً وی را خواسته، با او گفتگو می‌کرد.
 ۲۷ اما بعد از انقضای دو سال، پورکیوس فستوس، خلیفه ولایت فلیکس شد و فلیکس چون خواست بر یهود منت نهد، پولس را در زندان گذاشت.

محاکمه در حضور فستوس

۲۵ پس چون فستوس به ولایت خود رسید، بعد از سه روز از قیصریه به اورشلیم رفت.
 ۲ و رئیس کهنه و اکابر یهود نزد او بر پولس ادعا کردند و بدو التماس نموده،
 ۳ منتی بر وی خواستند تا او را به اورشلیم بفرستد و در کمین بودند که او را در راه بکشند.
 ۴ اما فستوس جواب داد که «پولس را نباید در قیصریه نگاه داشت،» زیرا خود اراده داشت به زودی آنجا برود.
 ۵ و گفت: «پس کسانی از شما که می‌توانند همراه بیایند تا اگر چیزی در این شخص یافت

است و خود به او عَسْطُسُ رفع دعوی کرد، اراده کردم که او را بفرستم. ۲۶ و چون چیزی درست ندارم که درباره او به خداوندگار مرقوم دارم، از این جهت او را نزد شما و علی‌الخصوص در حضور تو ای اَغْرِیپاس پادشاه آوردم تا بعد از تَفْحَص شاید چیزی یافته بنگارم. ۲۷ زیرا مرا خلاف عقل می‌نماید که اسیری را بفرستم و شکایت‌هایی که بر اوست معروض ندارم.»

سخنان پولس در حضور اغریپاس

اغریپاس به پولس گفت: «مرخصی

۲۶

که کیفیت خود را بگویی.»

پس پولس دست خود را دراز کرده، حجت خود را بیان کرد^۲ که ای «اغریپاس پادشاه، سعادت خود را در این می‌دانم که امروز در حضور تو حجت بیاورم، درباره همه شکایت‌هایی که یهود از من می‌دارند. ۳ خصوصاً چون تو در همه رسوم و مسایل یهود عالم هستی، پس از تو مستدعی آنم که تحمل فرموده، مرا بشنوی. ۴ رفتار مرا از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم به سر می‌بردم، تمامی یهود می‌دانند^۵ و مرا از اول می‌شناسند هر گاه بخواهند شهادت دهند که به قانون پارساترین فرقه دین خود فریسی می‌بودم. ۶ و اکنون به سبب امید آن وعده‌ای که خدا به اجداد ما داد، بر من ادعا می‌کنند. ۷ و حال آنکه دوازده سبط ما شبانه‌روز با سعی و کوشش عبادت می‌کنند محض امید تحصیل همین وعده که برای همین امید، ای اَغْرِیپاس پادشاه، یهود بر من ادعا می‌کنند.»

او داوری شود. ۱۶ در جواب ایشان گفتم که رومیان را رسم نیست که احدی را بسپارند قبل از آنکه مدعی علیه، مدعیان خود را روبرو شود و او را فرصت دهند که ادعای ایشان را جواب گوید. ۱۷ پس چون ایشان در اینجا جمع شدند، بی‌درنگ در روز دوم بر مسند نشسته، فرمودم تا آن شخص را حاضر کردند. ۱۸ و مدعیانش برپا ایستاده، از آنچه من گمان می‌بردم هیچ ادعا بر وی نیاوردند. ۱۹ بلکه مسأله‌ای چند بر او ایراد کردند درباره مذهب خود و در حق عیسی نامی که مرده است و پولس می‌گوید که از زنده است. ۲۰ و چون من در این گونه مسایل شک داشتم، از او پرسیدم که، «آیا می‌خواهی به اورشلیم بروی تا در آنجا این مقدمه فیصل پذیرد؟» ۲۱ ولی چون پولس رفع دعوی کرد که برای محاکمه او عَسْطُسُ محفوظ ماند، فرمان دادم که او را نگاه بدارند تا او را به حضور قیصر روانه نمایم. ۲۲ اَغْرِیپاس به فستوس گفت: «من نیز می‌خواهم این شخص را بشنوم.» گفت: «فردا او را خواهی شنید.»

۲۳ پس بامدادان چون اَغْرِیپاس و بَرْنِیکِی با حشمتی عظیم آمدند و به دارالاستماع با سرگردان و بزرگان شهر داخل شدند، به فرمان فستوس پولس را حاضر ساختند. ۲۴ آنگاه فستوس گفت: «ای اَغْرِیپاس پادشاه، و ای همه مردمانی که نزد ما حضور دارید، این شخص را می‌بینید که درباره او تمامی جماعت یهود چه در اورشلیم و چه در اینجا فریاد کرده، از من خواهش نمودند که دیگر نباید زیست کند. ۲۵ و اما چون من دریافتم که او هیچ عملی مستوجب قتل نکرده

آسمانی را نافرمانی نوزدیدم. ۲۰ بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیه و امت‌ها را نیز اعلام می‌نمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقۀ توبه را به جا آورند. ۲۱ به سبب همین امور یهود مرا در هیکل گرفته، قصد قتل من کردند. ۲۲ اما از خدا کمک یافته، تا امروز باقی ماندم و خرد و بزرگ را اعلام می‌نمایم و حرفی نمی‌گویم، جز آنچه انبیا و موسی گفتند که می‌بایست واقع شود، ۲۳ که مسیح می‌بایست زحمت بیند و نوبر قیامت مردگان گشته، قوم و امت‌ها را به نور اعلام نماید.»

۲۴ چون او بدین سخنان، حجّت خود را می‌آورد، فستوس به آواز بلند گفت: «ای پولس دیوانه هستی! کثرت «علم تو را دیوانه کرده است!» ۲۵ گفت: ای فستوس گرامی، دیوانه نیستم بلکه سخنان راستی و هوشیاری را می‌گویم. ۲۶ زیرا پادشاهی که در حضور او به دلیری سخن می‌گویم، از این امور مطلع است، چونکه مرا یقین است که هیچ یک از این مقدمات بر او مخفی نیست، زیرا که این امور در خلوت واقع نشد. ۲۷ ای آغریپاس پادشاه، آیا به انبیا ایمان آورده‌ای؟ می‌دانم که ایمان داری!» ۲۸ آغریپاس به پولس گفت: «به قلیل ترغیب می‌کنی که من مسیحی بگردم؟» ۲۹ پولس گفت: «از خدا خواهش می‌داشتم یا به قلیل یا به کثیر، نه تنها تو بلکه جمیع این اشخاصی که امروز سخن مرا می‌شنوند مثل من گردند، جز این زنجیرها!»

۳۰ چون این را گفت، پادشاه و حاکم و

۸ «شما چرا محال می‌پندارید که خدا مردگان را برخیزاند؟» ۹ من هم در خاطر خود می‌پنداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب است، ۱۰ چنانکه در اورشلیم هم کردم و از رؤسای کهنه قدرت یافته، بسیاری از مقدّسین را در زندان حبس می‌کردم و چون ایشان را می‌کشتند، در فتوا شریک می‌بودم. ۱۱ و در همه کنایس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبور می‌ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدت دیوانه گشته تا شهرهای بعید تعاقب می‌کردم. ۱۲ در این میان، هنگامی که با قدرت و اجازت از رؤسای کهنه به دمشق می‌رفتم، ۱۳ در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشنده‌تر از خورشید که در دور من و رفقایم تابید. ۱۴ و چون همه بر زمین افتادیم، هاتفی را شنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت، ای شائول، شائول، چرا بر من جفا می‌کنی؟ تو را بر میخها لگد زدن دشوار است. ۱۵ من گفتم: "خداوندا تو کیستی؟" گفت: "من عیسی هستم که تو بر من جفا می‌کنی." ۱۶ و اما برخاسته، بر پا بایست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد مقرر گردانم بر آن چیزهایی که مرا در آنها دیده‌ای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شد. ۱۷ و تو را رهایی خواهم داد از قوم و از امت‌هایی که تو را به نزد آنها خواهم فرستاد، ۱۸ تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آموزش گناهان و میراثی در میان مقدّسین به وسیله ایمانی که بر من است بیابند.»

۱۹ «آن وقت ای آغریپاس پادشاه، رؤیای

مردمان، می‌بینم که در این سفر ضرر و خسران بسیار پیدا خواهد شد، نه فقط بار و کشتی را بلکه جانهای ما را نیز.»^{۱۱} ولی استوار ناخدا و صاحب کشتی را بیشتر از قول پولس اعتنا نمود.^{۱۲} و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان را در آن به سر برند، اکثر چنان مصلحت دانستند که از آنجا نقل کنند تا اگر ممکن شود خود را به فینیکس رسانیده، زمستان را در آنجا به سر برند که آن بندری است از کریت مواجّه مغرب جنوبی و مغرب شمالی.^{۱۳} و چون نسیم جنوبی وزیدن گرفت، گمان بردند که به مقصد خویش رسیدند. پس لنگر برداشتیم و از کناره کریت گذشتیم.^{۱۴} اما چیزی نگذشت که بادی شدید که آن را اورگلیدون می‌نامند از بالای آن زدن گرفت.^{۱۵} در ساعت کشتی ربوده شده، رو به سوی باد نتوانست نهاد. پس آن را از دست داده، بی‌اختیار رانده شدیم.^{۱۶} پس در زیر جزیره‌ای که کلودی نام داشت، دوان دوان رفتیم و به دشواری زورق را در قبض خود آوردیم.^{۱۷} و آن را برداشته و معونات را استعمال نموده، کمر کشتی را بستند و چون ترسیدند که به ریگزار سیرتس فرو روند، حبال کشتی را فرو کشیدند و همچنان رانده شدند.^{۱۸} و چون طوفان بر ما غلبه می‌نمود، روز دیگر، بار کشتی را بیرون انداختند.^{۱۹} و روز سوم به دستهای خود آلات کشتی را به دریا انداختیم.^{۲۰} و چون روزهای بسیار آفتاب و ستارگان را ندیدند و طوفانی شدید بر ما می‌افتاد، دیگر هیچ امید نجات برای ما نماند.^{۲۱} و بعد از گرسنگی بسیار، پولس در میان ایشان ایستاده، گفت: «ای مردمان، نخست

برنیکی و سایر مجلسیان برخاسته،^{۳۱} رفتند و با یکدیگر گفتگو کرده، گفتند: «این شخص هیچ عملی مستوجب قتل یا حبس نکرده است.»^{۳۲} و آغریاس به فسّتوس گفت: «اگر این مرد به قیصر رفع دعوی خود نمی‌کرد، او را آزاد کردن ممکن می‌بود.»

حرکت بسوی روم

۲۷

چون مقرر شد که به ایتالیا برویم، پولس و چند زندانی دیگر را به استوار از سپاه اُغسطس که یولیوس نام داشت، سپردند.^۲ و به کشتی آدرامیتینی که عازم بنادر آسیا بود، سوار شده، کوچ کردیم و اِرسترخُس از اهل مقدونیه از تسالونیکي همراه ما بود.^۳ روز دیگر به صیدون فرود آمدیم و یولیوس با پولس ملاحظت نموده، او را اجازت داد که نزد دوستان خود رفته، از ایشان نوازش یابد.^۴ و از آنجا روانه شده، زیر قپرس گذشتیم زیرا که باد مخالف بود.^۵ و از دریای کنار قیلیقیّه و پمفلیّه گذشته، به میرای لیکّه رسیدیم.^۶ در آنجا استوار کشتی اِسکندریه را یافت که به ایتالیا می‌رفت و ما را بر آن سوار کرد.^۷ و چند روز به آهستگی رفته، به قنیدس به مشقّت رسیدیم و چون باد مخالف ما می‌بود، در زیر کریت نزدیک سلْمونی راندم،^۸ و به دشواری از آنجا گذشته، به موضعی که به بنادر حَسَنَه مُسمّی و قریب به شهر لسانیه است رسیدیم.

^۹ و چون زمان منقضی شد و در این وقت سفر دریا خطرناک بود، زیرا که ایّام روزه گذشته بود،^{۱۰} پولس ایشان را نصیحت کرده، گفت: «ای

نخورده، گرسنه مانده‌اید. ۳۴ پس استدعای من این است که غذا بخورید که عافیت برای شما خواهد بود، زیرا که مویی از سر هیچ یک از شما نخواهد افتاد. ۳۵ این بگفت و در حضور همه نان گرفته، خدا را شکر گفت و پاره کرده، خوردن گرفت. ۳۶ پس همه قوی‌دل گشته نیز غذا خوردند. ۳۷ و جمله نفوس در کشتی دویست و هفتاد و شش بودیم. ۳۸ چون از غذا سیر شدند، گندم را به دریا ریخته، کشتی را سبک کردند.

۳۹ اما چون روز روشن شد، زمین را نشناختند؛ اما خلیجی دیدند که شاطی‌ای داشت. پس رأی زدند که اگر ممکن شود، کشتی را بر آن برانند. ۴۰ و بند لنگرها را بریده، آنها را در دریا گذاشتند و بندهای سگان را باز کرده، و بادبان را برای باد گشاده، راه ساحل را پیش گرفتند. ۴۱ اما کشتی را در مجمع بحرین به پایاب رانده، مقدم آن فرو شده، بی حرکت ماند ولی مؤخرش از لطمه امواج در هم شکست. ۴۲ آنگاه سپاهیان قصد قتل زندانیان کردند که مبادا کسی شنا کرده، بگیرد. ۴۳ اما استوار چون خواست پولس را برهاند، ایشان را از این اراده باز داشت و فرمود تا هر که شناوری داند، نخست خویشتن را به دریا انداخته به ساحل رساند. ۴۴ و بعضی بر تختها و بعضی بر چیزهای کشتی و همچنین همه به سلامتی به خشکی رسیدند.

در جزیره مالت

و چون رستگار شدند، یافتند که جزیره مالت نام دارد. ۲ و آن مردمان بربّری با ما کمال ملاحظت نمودند، زیرا به سبب

۲۸

می‌بایست سخن مرا پذیرفته، از کزیت نقل نکرده باشید تا این ضرر و خسران را نبینید. ۲۲ اکنون نیز شما را نصیحت می‌کنم که خاطر جمع باشید زیرا که هیچ ضرری به جان یکی از شما نخواهد رسید مگر به کشتی. ۲۳ زیرا که دوش، فرشته آن خدایی که از آن او هستم و خدمت او را می‌کنم، به من ظاهر شده، ۲۴ گفت: "ای پولس ترسان مباش زیرا باید تو در حضور قیصر حاضر شوی. و اینک، خدا همه همسفران تو را به تو بخشیده است." ۲۵ پس ای مردمان خوشحال باشید زیرا ایمان دارم که به همانطور که به من گفت، واقع خواهد شد. ۲۶ اما باید در جزیره‌ای بیفتیم.

۲۷ و چون شب چهاردهم شد و هنوز در دریای آذریا به هر سو رانده می‌شدیم، در نصف شب ملاحان گمان بردند که خشکی نزدیک است. ۲۸ پس پیمایش کرده، بیست قامت یافتند. و قدری پیشتر رفته، باز پیمایش کرده، پانزده قامت یافتند. ۲۹ و چون ترسیدند که به صخره‌ها بیفتیم، از پشت کشتی چهار لنگر انداخته، تمنا می‌کردند که روز شود. ۳۰ اما چون ملاحان قصد داشتند که از کشتی فرار کنند و زورق را به دریا انداختند به بهانه‌ای که لنگرها را از پیش کشتی بکشند، ۳۱ پولس استوار و سپاهیان را گفت: «اگر اینها در کشتی نمانند، نجات شما ممکن نباشد.» ۳۲ آنگاه سپاهیان ریسمانهای زورق را بریده، گذاشتند که بیفتند.

۳۳ چون روز نزدیک شد، پولس از همه خواهش نمود که چیزی بخورند. پس گفت: «امروز روز چهاردهم است که انتظار کشیده و چیزی

۱۴ و در آنجا برادران یافته، حسب خواهش ایشان هفت روز ماندیم و همچنین به روم آمدیم.^{۱۵} و برادران آنجا چون از احوال ما مطلع شدند، به استقبال ما بیرون آمدند تا فوراً پیوس و سه دگان. و پولس چون ایشان را دید، خدا را شکر نمود، قوی دل گشت.^{۱۶} و چون به روم رسیدیم، استوار زندانیان را به سردار افواج خاصه سپرد. اما پولس را اجازت دادند که با یک سپاهی که محافظت او می کرد، در منزل خود بماند.

۱۷ و بعد از سه روز، پولس بزرگان یهود را طلبید و چون جمع شدند به ایشان گفت: «ای برادران عزیز، با وجودی که من هیچ عملی خلاف قوم و رسوم اجداد نکرده بودم، همانا مرا در اورشلیم بسته، به دستهای رومیان سپردند. ۱۸ ایشان بعد از تفحص چون در من هیچ علت قتل نیافتند، اراده کردند که مرا رها کنند. ۱۹ ولی چون یهود مخالفت نمودند، ناچار شده به قیصر رفع دعوی کردم، نه تا آنکه از امت خود شکایت کنم. ۲۰ اکنون بدین جهت خواستم شما را ملاقات کنم و سخن گویم زیرا که برای امید اسرائیل، بدین زنجیر بسته شدم.» ۲۱ وی را گفتند: «ما هیچ نوشته در حق تو از یهودیه نیافته ایم و نه کسی از برادرانی که از آنجا آمدند، خبری یا سخن بدی درباره تو گفته است. ۲۲ اما مصلحت دانستیم از تو مقصود تو را بشنوم زیرا ما را معلوم است که این فرقه را در هر جا بد می گویند.»

۲۳ پس چون روزی برای وی معین کردند، بسیاری نزد او به منزلش آمدند که برای ایشان

باران که می بارید و سرما آتش افروخته، همه ما را پذیرفتند. ۳ چون پولس مقداری هیزم فراهم کرده، بر آتش می نهاد، به سبب حرارت، افعی ای بیرون آمده، بر دستش چسپید. ۴ چون بزبریان جانور را از دستش آویخته دیدند، با یکدیگر می گفتند: «بلاشک این شخص، خونی است که با اینکه از دریا رست، عدل نمی گذارد که زیست کند.» ۵ اما آن جانور را در آتش افکنده، هیچ ضرر نیافت. ۶ پس منتظر بودند که او آماس کند یا ناگهان افتاده، ولی چون انتظار بسیار کشیدند و دیدند که هیچ ضرری بدو نرسید، برگشته گفتند که خدای است.

۷ و در آن نواحی، املاک رئیس جزیره که پولیس نام داشت بود که او ما را به خانه خود طلبیده، سه روز به مهربانی مهمانی نمود. ۸ از قضا پدر پولبوس را رنج تب و اسهال عارض شده، خفته بود. پس پولس نزد وی آمده و دعا کرده و دست بر او گذارده، او را شفا داد. ۹ و چون این امر واقع شد، سایر مرضیانی که در جزیره بودند آمده، شفا یافتند. ۱۰ و ایشان ما را اکرام بسیار نمودند و چون روانه می شدیم، آنچه لازم بود برای ما حاضر ساختند.

در روم

۱۱ و بعد از سه ماه به کشتی اسکندریه که علامت جوزا داشت و زمستان را در جزیره به سر برده بود، سوار شدیم. ۱۲ و به سراسوس فرود آمده، سه روز توقف نمودیم. ۱۳ و از آنجا دور زده، به ریغیون رسیدیم و بعد از یک روز باد جنوبی وزیده، روز دوم وارد پوطولی شدیم.

را بر هم نهاده‌اند، مبادا به چشمان ببینند و به گوشها بشنوند و به دل بفهمند و بازگشت کنند تا ایشان را شفا بخشیم. ۲۸ پس بر شما معلوم باد که نجات خدا نزد ائمت‌ها فرستاده می‌شود و ایشان خواهند شنید.»

۲۹ چون این را گفت یهودیان رفتند و با یکدیگر مباحثه بسیار می‌کردند. ۳۰ اما پولس دو سال تمام در خانه اجاره‌ای خود ساکن بود و هر که به نزد وی می‌آمد، می‌پذیرفت. ۳۱ و به ملکوت خدا موعظه می‌نمود و با کمال دلیری در امور عیسی مسیح خداوند بدون ممانعت تعلیم می‌داد.

به ملکوت خدا شهادت داده، شرح می‌نمود و از تورات موسی و انبیا از صبح تا شام درباره عیسی اقامه حجّت می‌کرد. ۲۴ پس بعضی به سخنان او ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند. ۲۵ و چون با یکدیگر معارضه می‌کردند، از او جدا شدند بعد از آنکه پولس این یک سخن را گفته بود که «روح القدس به وساطت اشعیای نبی به اجداد ما نیکو خطاب کرده، ۲۶ گفته است که، نزد این قوم رفته بدیشان بگو به گوش خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده خواهید نگریست و نخواهید دید؛ ۲۷ زیرا دل این قوم غلیظ شده و به گوشهای سنگین می‌شنوند و چشمان خود